

ای زنان، تسلیم باشید!

در فضای انجیلی انگلیسی زبان، فراتر از همه فرقه‌ها، دست‌کم ماهی یک کتاب تازه درباره مسئله جنسیت و همه موضوع‌های وابسته به آن منتشر می‌شود: جنسیت اجتماعی (جندر)، تراجنسیتی، ازدواج، خانواده، سقط جنین، سوءاستفاده، خشونت خانگی در ازدواج‌های مسیحی و غیره. در آلمان این آهنگ کندتر است؛ مردم به وضع موجود خو گرفته‌اند. شاید سالی سه کتاب به این موضوع بپردازد.

موج‌های طوفانی چندی از جهان مسیحی می‌گذرد که دلیلی کافی است تا در هر نسل از نو با این پرسش‌ها روبه‌رو شویم و هر کس برای خود، برای ازدواجش و برای کلیسایش از نو بفهمد که رابطه میان زن و مرد را چگونه باید و چگونه می‌توانیم زندگی کنیم. مسیحیان خود را با عیسی و رسولان، و بنابراین با کتاب مقدس، جهت می‌دهند.

چنان‌که می‌دانیم، بسیاری از مسیحیان محافظه‌کار رابطه زن و مرد را در کل چنین می‌فهمند که آدم، و همراه او هر مردی، در برابر حوا و در برابر زن به طور کلی نقش رهبری برتر و مسئولانه‌تری دارد. از این رو زن تسلیم است و در کلیسا هیچ مقامی ندارد یا فقط مقام‌های اندکی دارد. او موعظه نمی‌کند و تعلیم نمی‌دهد. این تعلیم تاریخ کلیساست، نه تعلیم قرن اول و دوم، بلکه از آن زمان به بعد تا چند دهه پیش. و بسیاری گمان می‌کنند که این حقیقت الهی، تعلیم درست و شیوه درست زندگی است. انگیزه آن وفاداری به کتاب مقدس است، شکی در این نیست. تنها هنگامی که این سلطه مردانه از بنیاد زیر سؤال برود، الگوهای فکری‌ای آشکار می‌شوند که تا آن زمان به چشم نیامده بودند.

در آمریکا این دیدگاه را جنبش‌های تازه‌تری مانند T4G و Gospel Coalition، و بیش از همه بابتیست‌های جنوبی (Southern Baptists) نمایندگی می‌کنند (The Danvers Statement). گرودم (Grudem)، مور (Moore)، پایپر (Piper)، شراینر (Schreiner)، کوستنبرگر (Kostenberger)، دی‌یانگ (DeYoung)، کِلر (Keller)، کارسون (Carson)، استورمز (Storms)، مک‌آرتور (MacArthur) و اشتراوخ (Strauch) چهره‌های شناخته‌شده‌ای هستند که از این دیدگاه دفاع می‌کنند، دیدگاهی که به نظر من از بنیاد نادرست است. من خود مدت‌ها این دیدگاه را داشتم و تعلیم می‌دادم، و بیشتر این برادرانی را که نام بردم و کارهای تفسیری‌شان را ارج می‌نهم. اختلاف به همین موضوع زن و مرد مربوط است (و به کالوینیسمی که آنان از آن دفاع می‌کنند، که در اینجا اهمیتی ندارد).

در آلمان نیز ابتکارها و ناشرانی خود را فراخوانده می‌دانند که از این رهبران پیروی کنند، این نظریه‌ها را از نو تازه کنند و به عنوان حقیقت کتاب مقدسی عرضه کنند. در اینجا از چند تا نام می‌برم که «وفاداری به کتاب مقدس» آنان را در بیشتر نکات خودم نیز به همان شکل دارم، اما نه در این موضوع زن و مرد: E21، EBTC، 3L-Verlag، CLV-Verlag، CSV-Verlag، CV Dillenburg، Betanien بسته و برادران آزاد، کلیساهایی با پیشینه آلمانی‌های روسیه، تا اندازه‌ای نیز FeG ها و EFG ها (کلیساهای انجیلی آزاد)، و همه کلیساهایی که در KFG.org فهرست شده‌اند.

این نوشته دو فصل از کتاب ترن ویلیامز (Terran Williams) آفریقای جنوبی را در بر دارد: «How God Sees Women: The End of Patriarchy». او خود کشیش کلیسای بزرگ است و تا چندی پیش دیدگاه مکمل‌گرا، یعنی تسلیم سلسله‌مراتبی زن، را البته در شکلی معتدل، داشت و از برادران آمریکایی که در بالا نام بردم پیروی می‌کرد. تا آنکه یک بار دیگر به‌طور جدی به متن‌های کتاب مقدس پرداخت و ناچار شد این

دیدگاه را به کلی کنار بگذارد. بر من نیز چیزی مشابه یا تقریباً همان گذشته است. از این راه کتابی پدید آمده که بار دیگر روشنگر است و این دیدگاه پدرسالارانه و مکمل‌گرا را به سادگی رد می‌کند.

Hans-Jörg Ronsdorf، آوریل 2022، با افزوده‌هایی در اکتبر 2026

اکنون کل کتاب به زبان آلمانی در دسترس است

Terran Williams: Wie Gott Frauen sieht. Biblische Perspektiven jenseits von Macht und Tradition
(«خدا زنان را چگونه می‌بیند: دیدگاه‌های کتاب مقدسی فراتر از قدرت و سنت»). Kirche für Alle, 2026.

کتاب جیبی، 18.80 یورو (ISBN 978-3-9826027-8-3): <https://www.amazon.de/dp/3982602785>

کتاب الکترونیکی کیندل (Kindle)، 9.80 یورو: <https://www.amazon.de/dp/B0HDPLZJ3C>

اطلاعات بیشتر درباره کتاب: <https://www.hans-joerg-ronsdorf.de>

دو فصل زیر، یعنی فصل 8 «ای زنان، تسلیم باشید» و فصل 9 «خدایی که خود را وفق می‌دهد»، متن همین ویرایش آلمانی‌اند.

8



ای زنان، تسلیم باشید

«زن و شوهر نه در رابطه‌ای سلسله‌مراتبی با یکدیگر قرار دارند، و نه همچون واحدهایی خودمختار از هم جدا هستند که هر کدام هر کاری بخواهد بکند. بلکه ازدواج رابطه‌ی تسلیم متقابل است.» ریچارد هیز (Richard Hays)¹

«باید دخترانمان را آماده کنیم که روزی تسلیم شوهرانشان شوند.» وقتی چندی پیش شنیدم مادری این را به همسرش گفت، به‌راستی مرا به فکر فرو برد. آیا واقعاً باید به دخترم آیوی (Ivy) یاد بدهم که روزی تسلیم شوهرش شود؟ موضوع رهبری و تسلیم در ازدواج خود آدم به اندازه‌ی کافی شخصی است. اما وقتی باید بیندیشم که چه تعلیمی درباره‌ی ازدواج به فرزندم بدهم، بیش از پیش خود را موظف می‌دانم که آنچه را درست است تعلیم دهم.

مکمل‌گرایی تک‌نقطه‌ای

تنها در جریان پژوهش‌ها برای این فصل و فصل بعد بود که به‌طور قطعی و کامل از این تصور دست کشیدم که آرمان خدا برای همه‌ی ازدواج‌ها حتی ملایم‌ترین شکل اقتدار و تسلیم میان زن و مرد را در بر می‌گیرد. مدت‌ها، بر پایه‌ی آنچه در افسسیان 5 می‌خواندم، گمان می‌کردم رهبری فداکارانه‌ی شوهر نسبت به همسرش باید بازتاب رهبری فداکارانه‌ی مسیح نسبت به کلیسایش باشد.

مکمل‌گرایی تک‌نقطه‌ای بر این نظر است که زنان می‌توانند در کلیسا و در جامعه مردان را رهبری کنند، در حالی که همسران باید نوعی تسلیم یک‌سویه در برابر شوهرانشان داشته باشند.² از این نظر با **مکمل‌گرایی دونقطه‌ای** فرق دارد که تسلیم زن را هم در ازدواج و هم در کلیسا می‌طلبد. جالب است که بسیاری از الهی‌دانان و کلیساها در سراسر جهان از مکمل‌گرایی تک‌نقطه‌ای دفاع می‌کنند.³

می‌توانم تصور کنم که بسیاری از پیروان مکمل‌گرایی دونقطه‌ای که این کتاب را می‌خوانند قانع شوند که کنار گذاشتن زنان از رهبری کلیسا را رها کنند، اما شاید همچنان به نوعی از اقتدار و تسلیم در ازدواج پایبند بمانند. چون خودم چند سال همین موضع را داشتم، این را به‌خوبی درک می‌کنم.

وقتی ادامه‌ی مطالعه‌ام در افسسیان 5 مرا واداشت که مکمل‌گرایی تک‌نقطه‌ای را هم کنار بگذارم، جالب است که این کار تغییر چشمگیری در ازدواجم پدید نیاورد. چنان‌که توضیح خواهم داد، برایم روشن شد که در ازدواجم کم‌وبیش از پیش یک متقابل‌گرا (mutualist) بوده‌ام. زیرا اگر تجربه‌ی نزدیک به دو دهه ازدواج یک چیز به من آموخته باشد، این است: ازدواجی برابر بسیار خواستنی‌تر از ازدواجی است که در آن یکی رهبری می‌کند و دیگری پیروی. و این با وجود آن‌همه شعارهای زیبا درباره‌ی ازدواج «مسیحی» است که من و دیگران بارها موعظه کرده‌ایم، مثلاً: «او فداکاری می‌کند، زن کوتاه می‌آید؛ او رهبری می‌کند، زن پیروی؛ او پیشقدم می‌شود، زن تأیید می‌کند.»⁴

هرچند عیسی حتی با یک کلمه هم به نقش رهبری مرد نسبت به همسرش اشاره نمی‌کند،⁵ به نظر می‌رسد پولس در این باره حرف بسیاری برای گفتن دارد، به‌ویژه در افسسیان 5، متنی که این فصل پیش از همه به آن می‌پردازد. منظور این آیه‌هاست (LUT)، ترجمه‌ی آلمانی کتاب مقدس، در اینجا از متن آلمانی ترجمه شده است):

21 تسلیم یکدیگر باشید در ترس مسیح.

22 ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید چنان که تسلیم خداوند. 23 زیرا مرد سَر زن است، چنان که مسیح نیز سَر کلیساست؛ او کلیسا را چون بدن خود نجات داده است. 24 اما همان گونه که کلیسا تسلیم مسیح است، زنان نیز باید در همه چیز تسلیم شوهران خود باشند. 25 ای شوهران، همسران خود را محبت کنید، چنان که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و خود را برای آن فدا ساخت، 26 تا آن را مقدس سازد. او آن را با غسل آب در کلام پاک کرده است، 27 تا کلیسا را برای خود باشکوه آماده سازد، بی لکه و بی چین و بی هیچ چیزی از این قبیل، بلکه مقدس و بی عیب. 28 به همین گونه شوهران نیز باید همسران خود را مانند بدن خود محبت کنند. کسی که همسرش را محبت می کند، خود را محبت می کند. 29 زیرا هیچ کس هرگز از جسم خود نفرت نداشته است، بلکه آن را می پرورد و از آن مراقبت می کند، چنان که مسیح نیز از کلیسا. 30 زیرا ما اعضای بدن او هستیم. 31 «از این رو مرد پدر و مادر را ترک کرده، به همسر خود خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند بود.» 32 این راز بزرگ است؛ اما من آن را درباره مسیح و کلیسا تفسیر می کنم. 33 بنابراین شما نیز: هر یک از شما همسر خود را مانند خود محبت کند؛ و زن نیز شوهر را حرمت نهد.

هنگامی که با این بخش کلنجر می رفتم، جمله ای از سی. اس. لوئیس (C. S. Lewis) به یادم آمد: «بسیاری ... درمی یابند که دلشان بی اختیار آواز می خواند، در حالی که پپی بر لب و مدادی در دست، روی متنی دشوار از الهیات کار می کنند.» افسسیان 5 چنین متن دشواری است، سرشار از الهیات، و سالهاست که با آن سر و کار دارم. سه دلیل دارد که چرا این قدر عمیق به آن پرداخته ام.

دلیل نخست این است: مهم ترین رابطه زمینی من رابطه با همسر است. می خواهم از کلام خدا پیروی کنم و حکمت خدا را در ازدواجم به کار ببرم، و این بخش یکی از مهم ترین متن های کتاب مقدس درباره ازدواج است؛ پس می خواهم آن را درست بفهمم.

دلیل دوم این است: این خوانش از این بخش، که «مرد رهبری می کند و زن پیروی»، با تجربه خودم و برداشت فرهنگی ام در تضاد است. بگذارید بیشتر توضیح دهم: من با زنی ازدواج کرده ام که به همان اندازه من تحصیل کرده و توانمند است، و از بسیاری جهات حتی بیشتر. او بهتر از من از عهده امور مالی برمی آید و در حال حاضر بیش از من درآمد دارد؛ نیازهای عاطفی و عملی فرزندانمان را بهتر از من تشخیص می دهد؛ و به طور طبیعی بهتر از من می تواند گروه هایی از مردم را هدایت کند. افزون بر این، به نظر می رسد خدا به همان اندازه که با من درباره خانواده و خدمت من سخن می گوید، با او نیز سخن می گوید. اگر بر نقش رهبری ام نسبت به او پافشاری کنم، این کار به نظرم نه تنها خودسرانه، بلکه زخمی بر رابطه ما و بر توانمندی او می آید. اگر صادق باشم، همکاری با او به عنوان شریکی برابر به نظرم بسیار بهتر از آن است که رهبری ام را به او عرضه کنم.

دلیل سومی که با این بخش دست و پنجه نرم کرده ام این است: حتی مفسران برجسته کتاب مقدس درباره پیام آن به نتیجه های متفاوتی می رسند، و کشیشان درباره به کار بستن باورهایشان در یک ازدواج مشخص به نتیجه های متفاوتی می رسند. هرچند این سخنان در خواندن نخست ساده به نظر می رسند، افسسیان 5 با نگاهی دقیق تر پرسش هایی بیش از پاسخ ها پیش می کشد. تنها چند آیه نخست را در نظر بگیریم: چرا پولس سخنانش درباره رابطه زناشویی را با آیه مربوط به تسلیم متقابل آغاز می کند؟ «سَر» به چه معناست؟ «تسلیم بودن» به چه معناست؟ آیا واژه «تسلیم بودن» در آیه 21 («تسلیم یکدیگر باشید»)، آیه 22 (ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید) و آیه 24 (کلیسا تسلیم مسیح است) در هر سه جا یک معنا دارد؟ و تسلیم بودن زنان در برابر شوهرانشان «در همه چیز» در عمل به چه معناست؟

این پرسش‌ها را بر پایهٔ چهار تفسیر، یا چهار «دیدگاه»، مختلف بررسی خواهیم کرد. چون سه‌چهارم این بخش از افسسیان 5 خطاب به شوهر است، هر دیدگاه را بر اساس آنچه از یک شوهر مسیحی خواسته می‌شود تعریف خواهیم کرد. این چهار دیدگاه شوهر را به عنوان تصمیم‌گیرنده (دیدگاه 1)، به عنوان صاحب رأی نهایی (دیدگاه 2)، به عنوان خادم شریک برابرش (دیدگاه 3) و به عنوان *paterfamilias* (سرپرست خانواده) رهایی‌یافته (دیدگاه 4) می‌بینند.

دیدگاه 1: شوهر در حالت عادی تصمیم‌گیرنده است

این دیدگاه وین گرودم (Wayne Grudem) است. او می‌نویسد که منظور پولس در افسسیان 5:21 از «تسلیم یکدیگر باشید» این نیست که همهٔ مسیحیان باید تسلیم همهٔ مسیحیان باشند، بلکه فقط این است که همهٔ مسیحیان باید تنها تسلیم کسانی باشند که به حق بر آنان اقتدار دارند. به عبارت دیگر: تسلیم برای زن در برابر مرد صدق می‌کند، اما قطعاً نه برعکس.

او می‌گوید که «سر» در عبارت «مرد سر زن است» به معنای «اقتدار بر» است. به گفتهٔ او، پولس مردان را موظف می‌کند که رهبری همسرانشان را بر عهده بگیرند و زنان را نصیحت می‌کند که این رهبری را بپذیرند. وقتی پولس از این سخن می‌گوید که مرد جانش را برای همسرش فدا می‌کند، همان‌گونه که عیسی برای کلیسا کرد، معنایش این است که مرد را تشویق می‌کند نه تنها همسرش را محبت کند، بلکه او را با محبت رهبری نیز بکند. و سرانجام، به گفتهٔ گرودم، وقتی پولس پیدایش 2:24 را نقل می‌کند، اقتدار مرد بر زن را بر گزارش حکمرانی آدم بر حوا پیش از سقوط بنا می‌کند.

دربارهٔ پیامدهای عملی همهٔ این‌ها، گرودم برای ما تعریف می‌کند که این را در ازدواج خودش چگونه به کار می‌بندد:

در هر تصمیمی، بزرگ یا کوچک، و چه با هم موافق باشیم چه نباشیم، مسئولیت تصمیم همیشه با من است. (در اینجا از تصمیم‌هایی سخن می‌گویم که به هر دوی ما مربوط است، نه از تصمیم‌های فردی که هر یک از ما در حوزهٔ مسئولیت شخصی خود می‌گیریم.) من این دیدگاه را قبول ندارم که سر بودن مرد فقط تقریباً هر ده سال یک بار، وقتی زن و شوهر نمی‌توانند به توافق برسند، به کار می‌آید. به نظر من سر بودن مرد در هر تصمیمی که زوج در طول زندگی زناشویی‌شان می‌گیرند اهمیت دارد. اگر سر بودن واقعی مرد وجود داشته باشد، آنگاه توافقی ناگفته هست که مرکز ثقل فرایند تصمیم‌گیری با شوهر است و نه با زن. و هرچند اغلب گفت‌وگوهای زیادی صورت می‌گیرد و باید احترام و ملاحظهٔ متقابل حفظ شود، مسئولیت تصمیم سرانجام با شوهر است.⁶

جان پایپر (John Piper) تا حد زیادی با این دیدگاه هم‌نظر است. او با نیک‌خواهی ازدواج پدر و مادرش را به یاد می‌آورد که در آن پدرش معمولاً تصمیم‌ها را می‌گرفت:

وقتی پدرم به خانه می‌آمد، آشکارا سر خانواده بود. او دعای سر سفره را می‌خواند. او خانواده را برای عبادت خانوادگی گرد می‌آورد. او ما را به مدرسهٔ یکشنبه و جلسهٔ پرستشی می‌برد. او رانندگی می‌کرد. او تعیین می‌کرد کجا بنشینیم. او تصمیم می‌گرفت که برای ناهار به Howard Johnson's برویم. او ما را تا میز همراهی می‌کرد. او پیشخدمت را صدا می‌زد. او صورت‌حساب را می‌پرداخت. او همان کسی بود که اگر قاعده‌ای از قواعد خانواده را زیر پا می‌گذاشتیم یا به مادرمان بی‌احترامی می‌کردیم، باید با او حساب پس

می‌دادیم. آن روزها شادترین روزهای مادرمان بود. آه، چقدر شاد می‌شد وقتی بابا در خانه بود! او رهبری او را دوست داشت. بعدها آموختم که کتاب مقدس این را «تسلیم» می‌نامد.⁷

بیشتر کتاب‌های رایج مسیحی درباره ازدواج از این دیدگاه دفاع می‌کنند. برای نمونه، در یکی از آن‌ها آمده است: «شوهر ... مسئول تصمیم‌های مهم در خانه است. ... همسری گشاده‌رو و پذیرا با رضایت ... آزادی‌اش را در ازای محبت، ستایش، حمایت و تأمین او کنار می‌گذارد.»⁸ کتابی دیگر نیز همین نظر را دارد: «مرد ممکن است بیرون از خانه‌اش رئیس‌های بسیاری داشته باشد، اما در خانه این فرصت را دارد که به شیوه‌ای مهربانانه اقتدار به کار ببرد و احترامی را که حق اوست دریافت کند.»⁹

پیش از آنکه به دیدگاه‌های دیگر بپردازم، می‌خواهم این را بگویم: تا دهه 1980 تقریباً همه مفسران کتاب مقدس و مسیحیان کتاب مقدس را دقیقاً به همین شیوه می‌خواندند. پس این دیدگاهی است که باید جدی گرفت.

اما می‌خواهم صادق باشم: این رویکرد مرگ ازدواج من می‌بود! من به عنوان کشیش هرگز از این دیدگاه دفاع نکرده‌ام. بی‌تردید گرودم و پایپر تجربه‌هایی در زندگی داشته‌اند غیر از تجربه‌های من. با این حال نمی‌توانم رابطه‌ای صمیمی را تصور کنم که در آن یک نفر همه یا بیشتر تصمیم‌هایی را که به هر دو مربوط است بگیرد. به این نتیجه می‌رسم: یا زوج‌هایی که این دیدگاه را دارند، به سبب تربیت یا فرهنگشان، «ازدواج سنتی» گذشته را ترجیح می‌دهند، یا از شوهری تشکیل شده‌اند که رهبری مادرزاد است و همسری که پیروی مادرزاد است. اما هر ازدواجی این‌گونه نیست، و به‌ویژه ازدواج جولی (Julie) و من. خوشحالم که کشیشان و الهی‌دانان در دهه‌های اخیر شکل تعدیل‌شده‌ای از این دیدگاه را پیش نهاده‌اند. برخی آن را «مکمل‌گرایی نرم» می‌نامند؛ من آن را «شوهر به عنوان صاحب رأی نهایی» می‌نامم.

دیدگاه 2: شوهر به عنوان صاحب رأی نهایی (در موارد نادر)

تیموتی و کتی کلر (Timothy and Kathy Keller) در کتاب پرفروششان *The Meaning of Marriage* [معنای ازدواج] گونه ملایم‌تری از ازدواج مکمل‌گرا را نمایندگی می‌کنند. آنان یک فصل کامل را به این واقعیت اختصاص می‌دهند که پولس، برخلاف نظر گرودم، نقش‌های جنسیتی در ازدواج را در آیه 21 به عنوان بیانی از تسلیم متقابل معرفی می‌کند. خانواده کلر این را چنین تعریف می‌کنند: تصمیم به اینکه با فروتنی به دیگری خدمت کنیم و او را خشنود سازیم:

پولس در فیلیپیان 2:2-3 بی‌پرده می‌گوید که در میان مسیحیان «هر یک با فروتنی دیگری را از خود برتر بداند». ... باید منافع دیگران را از منافع خودمان مهم‌تر بدانیم. در جای دیگری می‌گوید که ما «نباید خود را خشنود سازیم»، بلکه «همسایه خود را برای خیریت او و بنای او خشنود سازیم. زیرا مسیح نیز خود را خشنود نساخت» (رومان 15:3). پولس حتی از مسیحیان می‌خواهد که برای یکدیگر «douloi» باشند (غلاطیان 5:13)، یعنی به معنای لفظی: غلامان. ... چه شوهر باشیم چه همسر، نباید برای خودمان، بلکه برای دیگری زندگی کنیم. و این دشوارترین و در عین حال مهم‌ترین وظیفه شوهر یا همسر در ازدواج است.¹⁰

بر پایه این دیدگاه، تسلیم متقابل را باید در هر دو جهت فهمید: در حالی که پولس در آیه‌های 22 تا 24 زنان را فرامی‌خواند که تسلیم شوهرانشان باشند، در آیه‌های 25 تا 29 به مردان توضیح می‌دهد که چگونه باید (در محبتی فداکارانه) تسلیم همسرانشان باشند.

با وجود تسلیم متقابل، خانواده کلر همچنان از نقش شوهر به عنوان سر دفاع می‌کنند. آنان این کار را چنین می‌کنند که از تعبیر شوهری که در تسلیم متقابل با همسرش است، به تعبیر شوهری می‌رسند که خود را تسلیم «نقش رهبری خدمتگزار» می‌کند.¹¹ (باید در اینجا یادآوری کنم که به کار بردن واژه «تسلیم» در اینجا محل تردید است، چون معنایی جز معنای آن در اندیشه تسلیم متقابل دارد: تسلیم یک نقش بودن به هیچ وجه همان تسلیم یک شخص بودن نیست.)

خوشبختانه خانواده کلر نوع بسیار ملایم‌تری از رهبری را نمایندگی می‌کنند تا آنچه در قرن‌های گذشته از تسلیم همسر فهمیده می‌شد: «هنگامی که دو طرف نمی‌توانند به توافق برسند، اما باید تصمیمی گرفته شود، [شوهر] حق دارد رأی تعیین‌کننده را بدهد و (به این وسیله) مسئولیت بزرگ‌تر تصمیم را بر عهده بگیرد.»¹² تیموتی کلر در جای دیگری این را حق شوهر می‌نامد که اعتراض‌های همسرش را «لغو کند»، با داشتن «حرف آخر».¹³ به عبارت دیگر: شوهر فقط هنگام اختلاف نظر، و نه در تصمیم‌های روزمره، باید تصمیم بگیرد.

من، به عنوان کسی که سال‌ها مکمل‌گرای «نرم» بودم، همانند بسیاری دیگر از نمایندگان این جریان، این تعلیم را به کار می‌بستم، مثلاً با این سخن: «گاه‌گاهی، در موارد بسیار نادر، باید تصمیمی گرفته شود. اگر نمی‌توانید به توافق برسید، زن باید از شوهرش بخواهد که در این مورد تصمیم بگیرد.» برای نمونه، دوستم آلن فرو (Alan Frow)، کشیشی مکمل‌گرا و بانفوذ در کالیفرنیا، جنوبی، می‌گوید که تقریباً همه تصمیم‌ها در ازدواجش با هم گرفته می‌شود؛ و ادامه می‌دهد: «من 25 سال است ازدواج کرده‌ام، و در این مدت همسر من فقط پنج بار به من گفته است: "نمی‌توانیم به توافق برسیم. تو رهبری، پس برو و خدا را بجوی."»¹⁴ در ازدواج خود من سال‌ها گذشت بی‌آنکه لازم باشد از «اختیار تصمیم‌گیری» ام استفاده کنم، زیرا همیشه به اجماع می‌رسیدیم. اما این یعنی «نقش رهبری» من نسبت به جولی و وظیفه او برای «تسلیم بودن» به من، در تجربه زیسته ما عملاً وجود نداشت.

تردید درباره الگوی صاحب رأی نهایی

برای بسیاری از نمایندگان مکمل‌گرایی نرم، و من خود سال‌ها یکی از آنان بودم، کار دشوار به‌روز کردن الهیاتی موضع خود چندان به زحمتش نمی‌ارزد. تقریباً در هر روز سال، شکل ازدواج آنان دقیقاً همان شکل ازدواج متقابل‌گرایان است. در واقع، اگر شروع نکرده بودم از خود بپرسم که آیا حتی شکلی ملایم از اقتدار و تسلیم به راستی آرمان خدا برای همه ازدواج‌هاست، شاید مدت بیشتری به دیدگاه خانواده کلر پایبند می‌ماندم (و دیگرانی را که هنوز چنین می‌کنند درک می‌کنم). در واقع حتی پنج نگرانی جدی دارم.

نخست: اگر تسلیم زن در برابر اقتدار شوهرش را به عنوان آرمان معرفی کنیم، نادیده گرفتن سهم مهم او در کلیسا و در جامعه آسان‌تر می‌شود. با وجود موضع ملایم مکمل‌گرایان، که تأکید می‌کنند تسلیم زن فقط به شوهرش مربوط است و نه به همه مردان، آنان از همین نکته بهره می‌گیرند تا استدلال کنند زنانی که در خانه باید رهبری شوند نباید در کلیسا نقش رهبری بر عهده بگیرند.¹⁵ برای نمونه، فرو به درستی می‌گوید که نقش‌های زناشویی در درون یک خانواده «آینه‌ای رازآمیز»¹⁶ از رابطه میان مسیح و کلیساست. او البته تأیید می‌کند که زنان می‌توانند در جامعه وظایف رهبری بر عهده بگیرند؛ اما به این نتیجه می‌رسد که «در خانواده خدا این بازتاب رازآمیز باید دیده شود».

اما آیا این جهش موجه است؟ پولس در افسسیان 5 می‌گوید که یگانگی زن و شوهر «رازی» است که به یگانگی میان مسیح و کلیسا اشاره دارد. پس چرا مکمل‌گرایان گمان می‌کنند آزادند این «راز» را به‌طور کلی به یک جماعت کامل تعمیم دهند، چنان‌که مشایخ مرد به نحوی نماینده عیسی به عنوان شوهر باشند (و بنابراین باید مرد باشند)، در حالی که بقیه کلیسا نماینده عروس است (که به طرزی عجیب از این تمثیل فاصله می‌گیرد، چون هم زنان و هم مردان در آن جای دارند)؟ افزون بر این، این تصور که مشایخ کلیسا نماینده شوهر کلیسا هستند، خطرناک و غیرکتاب‌مقدسی است، به‌ویژه از آن رو که آشکارا تنها عیسی این نقش را دارد. اگر تمثیل ازدواج و کلیسا را ادامه دهیم، رهبران کلیسا حداکثر باید نقش دوست داماد، یعنی عیسی، را بر عهده بگیرند، همچون یحیی تعمیددهنده در یوحنا 3:29.

دوم: از خود پرسیدم چرا پولس، بنا بر دیدگاه مکمل‌گرا درباره ازدواج، باید درست همان نظم سلسله‌مراتبی را آرمان معرفی کند که تازه با سقوط پدید آمده بود، سقوطی که خدا پیامدهایش را نه به عنوان وعده، بلکه به عنوان پیشگویی‌ای شوم اعلام کرد: «او بر تو حکمرانی خواهد کرد.»¹⁷

سوم: همیشه از اینکه بدرفتاری همسر در ازدواج‌های مسیحی تا چه اندازه، به‌طور مستند، رخ می‌دهد وحشت‌زده می‌شوم. جامعه‌شناسانی مانند ایلین استورکی (Elaine Storkey) بر این نظرند که اگر تسلیم زن به عنوان هنجاری مقرر از سوی خدا تعلیم داده شود، به هیچ وجه کمکی نمی‌کند. حتی اگر شوهران بشنوند که باید اقتدار خود را «با مهربانی» به کار ببرند، تصور اقتدار مردانه‌ای که خدا مقرر کرده است گاهی آنان را تشویق می‌کند که «آشکارا یا ناخودآگاه به امتیازها و حقوق مردانه باور داشته باشند. از این راه مردان حق آزادی‌ها، جایگاه و نظرهایی را برای خود ادعا می‌کنند که برای همسرانشان معتبر نیست.»¹⁸ مگر آنکه از مقدس‌ترین گونه شوهران باشند، چون همسرانشان را به راستی برابر با خود نمی‌بینند، بیشتر گرایش دارند که با آنان، هرچند فقط اندکی، چون موجودی فروتر رفتار کنند.¹⁹

در آفریقا، جایی که من زندگی می‌کنم، دامنه خشونت جنسیتی به‌راستی هولناک است. داستان‌هایی از شوهران مسیحی شنیده‌ام که همسرانشان را به سبب نافرمانی کتک می‌زنند (و حتی از کشیشی که زنی از کلیسایش را کتک می‌زند، چون از شوهرش نافرمانی کرده است). افزون بر این، برخی پژوهش‌ها²⁰ نشان می‌دهند که تعلیم انقیاد زنان احتمال اینکه زنی که مورد آزار قرار گرفته در ازدواجی خشونت‌آمیز بماند را افزایش می‌دهد. همچنین کلیساهایی که این زنان برای کمک به آن‌ها روی می‌آورند، اغلب آنان را از جدا شدن از آزارگیشان باز می‌دارند. از خود پرسیدم: اگر این تعلیم آرمان خداست، چرا همین که به گوش مسیحیان می‌رسد، این قدر اغلب آسیب می‌زند؟

چهارم: هرچند مکمل‌گرایی نرم را بر شکل سخت‌تر آن ترجیح می‌دهم، ناچار شدم دریابم که این پدیده‌ای کاملاً تازه است. اگر تفسیری که به ازدواج مکمل‌گرای معتدل می‌انجامد فقط حدود نیم قرن عمر دارد، پس حتی از تفسیری که به ازدواج متقابل‌گرا می‌انجامد جوان‌تر است. هرچند از این مکمل‌گرایی نرم و تازه به سبک خانواده کلر سپاسگزارم، باید با الهی‌دانان مکمل‌گرایی مانند گرودم (Grudem) و راسل مور (Russell Moore) هم‌نظر باشم، وقتی می‌گویند این رویکرد در واقع بیشتر به ازدواجی متقابل‌گرا شبیه است تا به ازدواجی مکمل‌گرا. اگر تفسیری هشیارانه از متن بطلبد که به‌طور منظم من تصمیم بگیرم و همسر من تسلیم من باشد، آنگاه ما در واقع هرگز ازدواجی «کتاب‌مقدسی» نداشته‌ایم، بلکه ازدواجی داشته‌ایم که «از تسلیم متقابل در چارچوب مشارکت زناشویی برابر پشتیبانی می‌کند» و در آن تصمیم‌ها «از راه فرایند رسیدن به اجماع» گرفته می‌شوند. مور ازدواجی «فمینیستی»، و قطعاً نه ازدواجی «کتاب‌مقدسی» یا مکمل‌گرا، را چنین تعریف می‌کند.²¹ اگر حق با گرودم (و دیدگاه تاریخی) باشد، آنگاه یا خدا می‌خواهد که رفتارم را تغییر

دهم و تصمیم‌های بیشتری به جای همسرم بگیرم، یا باید الهیاتم را تغییر دهم. ادامه زندگی در تضاد با آنچه باور داریم، چیزی جز ناسازگاری محض نمی‌بود.

پنجم: به نظر من پرسش «چرا زن باید تسلیم باشد؟» پاسخی قانع‌کننده ندارد. شاید دیدگاه 1 برای بسیاری از ما امروز غریب باشد، اما قرن‌ها کاملاً منطقی بود: در فرهنگ و در تعلیم کلیسا این باور حاکم بود که زنان از مردان فروترند و بنابراین برای خیریت خودشان باید رهبری شوند. اما از دهه 1960 به بعد این تصورات، هم در فرهنگ و هم در کلیسا، کهنه شده‌اند. همه ما زنان بسیاری را می‌شناسیم که از شوهرانشان باهوش‌ترند و در تصمیم‌گیری قاطع‌تر. پس نمی‌تواند چنین باشد که در تصمیم‌گیری فروتر باشند. پس چرا؟

خانواده کلر برای این پرسش پاسخی دارند: «پاسخ این پرسش، پرسشی متقابل است: "چرا مسیح اقتدار را به پدر واگذار کرد؟"» به نظر آنان تسلیم زن در برابر اقتدار شوهرش باید بازتاب رابطه میان مسیح و پدر باشد. اما چنان‌که پیش‌تر در فصل‌های 3 و 6 توضیح دادم، این کار رابطه تثلیثی را نادرست نشان می‌دهد. افزون بر این، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که کتاب مقدس در هیچ جا واگذاری اقتدار پسر به پدر را با واگذاری اقتدار زن به شوهرش برابر نمی‌داند.

جان پایپر (John Piper) پاسخ دیگری می‌دهد: تسلیم یک همسر مسیحی در برابر شوهرش، تسلیم کلیسا در برابر مسیح را برای جهان نظاره‌گر نشان می‌دهد. این زیبا به گوش می‌رسد، اما با نگاهی دقیق‌تر آشکار می‌شود: این فقط در دیدگاه 1 کارساز است، جایی که شوهر هر روز زندگی همسرش را رهبری می‌کند. دیدگاه 2 نمایش بدی از رهبری مسیح بر کلیساست؛ اگر عیسی خداوند ماست، آنگاه به رهبری روزانه او تن می‌دهیم، نه به تصمیم‌گیری مشترکی ملایم که در آن فقط گاه‌گاهی، وقتی نمی‌توانیم به توافق برسیم، به عیسی اجازه می‌دهیم برگ برنده خود را رو کند.

هرچند الهی‌دانانی مانند کلر و پایپر می‌کوشند دلایلی الهیاتی بیاورند، بسیاری از کشیشان، که اغلب نگرشی عمل‌گراتر دارند، اقتدار شوهر را با این استدلال توجیه می‌کنند: چون هر چیزی که دو سر داشته باشد هیولاست، مهم است که بدانیم در پایان بار [مسئولیت] بر دوش کیست. اما این دلیل را نمی‌توانم بپذیرم. می‌خواهم توضیح دهم چرا.

«در پایان بار [مسئولیت] بر دوش چه کسی خواهد بود؟»

آیا در رابطه‌ای دونفره واقعاً همیشه فقط یک نفر باید مسئولیت را بر دوش بکشد، چون وگرنه ازدواج از هم می‌پاشد؟ می‌فهمم که یک تیم ورزشی کاپیتان، یک ارتش ژنرال و یک شرکت مدیرعامل لازم دارد. اما دو انسان در پیوندی «یک‌تن»، که در حالت آرمانی، چنان‌که در پیدایش 2:25 آمده است، «برهنه»، یعنی آگاهانه آسیب‌پذیر، با هم زندگی می‌کنند، به یقین به رهبر نیاز ندارند! آنان باید بیشتر با تمام وجود متعهد شوند که یکدیگر را به عنوان شریکانی برابر محبت کنند و به یکدیگر خدمت کنند.

Love and Respect، کتابی مسیحی و بسیار پرنفوذ درباره ازدواج، این استدلال را چنین بیان می‌کند: «ازدواجی با دو سر برابر محکوم به شکست است. این یکی از دلایل اصلی است که امروزه این‌همه مردم طلاق می‌گیرند.»²² اما شواهد این ادعای نابه‌جا کجاست؟ دوست دارم پژوهش‌های بیشتری در این باره بخوانم. پژوهشی تازه درباره 21000 زن مسیحی متأهل و مطلقه که به‌طور منظم به کلیسا می‌روند، به نتیجه‌ای وارونه می‌رسد: «زوج‌هایی که در آن‌ها یکی از دو طرف تصمیم می‌گیرد، حتی اگر پیش از آن با

طرف دیگر گفت و گو کند و نظر او را بپرسد، 7.4 برابر بیشتر از زوج‌هایی که اختیار تصمیم‌گیری را با هم تقسیم می‌کنند طلاق می‌گیرند.»²³

بسیاری از مسیحیان، فارغ از دیدگاه‌های الهیاتی‌شان، این را به‌طور شهودی می‌دانند. از هزاران نفری که مورد پرسش قرار گرفتند، حدود 40 درصد بر این باور بودند که شوهر اختیار تصمیم‌گیری نهایی را دارد، در حالی که حدود 60 درصد بر این نظر بودند که زن باید با تسلیم بودن در برابر شوهرش او را محبت کند. با این حال فقط 17.3 درصد از زوجها در عمل چنان رفتار می‌کنند که حرف آخر با مرد باشد. در مقابل، 78.9 درصد از ازدواج‌ها بدون اختیار تصمیم‌گیری نهایی کار می‌کنند، یعنی دو طرف با هم تصمیم می‌گیرند یا وقتی توافق ندارند، تصمیم را به تعویق می‌اندازند.

در اینجا با دو تنگنا روبه‌رویم که کشیشانی مانند من ترجیح می‌دهند آن‌ها را نپذیرند. نخست: میان باورها و رفتار کسانی که آنان را رهبری می‌کنیم شکافی هست. بیشتر مسیحیان البته باور دارند که شوهر کسی است که تصمیم می‌گیرد یا هنگام اختلاف رأی نهایی را می‌دهد، اما بیشترشان بر این اساس رفتار نمی‌کنند. دوم: «هرچند بسیاری از زوج‌های مسیحی باور دارند که شوهران اختیار تصمیم‌گیری دارند، این باور تا وقتی به عمل درنیامده بود به زوج آسیبی نرساند بود.» آیا کشیشانی مانند من باید پافشاری کنند که قوم خدا شروع کنند به عمل کردن به آنچه باور دارند، یا آنچه را به آنان آموخته‌ایم که باور کنند زیر پرسش ببریم؟ اگر من به عنوان کشیش واقعاً بهترین را برای زوج‌هایی که رهبری‌شان می‌کنم می‌خواهم، باید با چند واقعیت سخت روبه‌رو شوم:

وقتی زنان احساس می‌کنند که شنیده نمی‌شوند و نظرشان به اندازه نظر شوهرشان مهم نیست، احتمال طلاق 26 برابر بیشتر است. ... حتی اگر مردی نظر همسرش را بپرسد، در ازدواج‌هایی که اختیار تصمیم‌گیری با اوست، بنا به تعریف نظر او وزن بیشتری از نظر همسرش دارد. و وقتی زنان احساس می‌کنند که نظرشان همان وزن نظر شوهرشان را ندارد، احتمال فروپاشی ازدواج بیشتر است.²⁴

برعکس، متقابل بودن در ازدواج فایده‌های روشنی دارد: «در میان زوج‌هایی که با هم تصمیم می‌گیرند، همسران بیش از چهار برابر بیشتر خود را جزو شادترین 20 درصد ازدواج‌ها می‌شمارند تا جزو ناخادترین 20 درصد. افزون بر این، احتمال اینکه در رابطه جنسی اغلب به ارگاسم برسند 67 درصد بیشتر است.»²⁵ این نتایج نظرسنجی تأیید می‌کنند که بهترین ازدواج‌ها (و آن‌هایی که بهترین زندگی جنسی را دارند) ازدواج‌هایی‌اند که در آن‌ها مشکلات آگاهانه با هم حل می‌شوند و هنگام اختلاف، زمان و دقت لازم صرف می‌شود تا به توافق برسند.

می‌توانم درک کنم که رهبر یک تیم رهبری، مثلاً ده‌نفره، گاهی باید در نقش تصمیم‌گیرنده نهایی عمل کند. اما باید بپرهیزیم از اینکه پویایی تصمیم‌گیری یک شرکت را به ازدواجی منتقل کنیم که فقط از دو نفر تشکیل شده است، دو نفری که بسیار بیشتر در سطحی انسانی و میان‌فردی به هم پیوسته‌اند تا در سطحی کارکردی، و به همدلی و هم‌جانی متعهد شده‌اند.

افزون بر این: زوجها اصلاً چند بار در موقعیتی قرار می‌گیرند که باید تصمیمی مهم گرفته شود، بی‌آنکه فرصت داشته باشند به توافق برسند؟ معمولاً زمان کافی برای تصمیم گرفتن هست. یا اینکه زوج به آن یکی از دو طرف اعتماد می‌کنند که در آن زمینه قوی‌ترین اطمینان یا بیشترین تخصص را دارد. اگر زوجی با این همه به توافق نرسند، این نشان می‌دهد که هر دو به نظر خود اطمینان دارند. اینکه شوهر درست در همین لحظه، که نظرهای بیش از همیشه از هم فاصله دارند، حرف خود را به کرسی بنشانند، به نظرم بدترین

راه حل است! آیا هیچ امکانی نیست که زوج این موضوع را آن قدر بررسی کنند تا به اجماع برسند؟ تا وقتی روشنی حاصل شود، بهتر است گفت‌وگو ادامه یابد، و در این میان هم شوهر و هم زن باید در دعا بهترین راه حل را بجویند، از دیگران مشورت بگیرند و بکوشند واقعاً به دیگری گوش دهند.²⁶

تجربه‌ام مرا به این نتیجه می‌رساند: اگر اقتدارم را درست هنگامی به کار ببرم که همسرم نظری دارد که چنان به آن اطمینان دارد که با من مخالفت می‌کند، این کار برابر با خرابکاری در رابطه است. برخلاف آلن فرو (Alan Frow)، که پنج مورد را به یاد می‌آورد که همسرش از او خواست برگ برنده را رو کند، من فقط یک مورد را به یاد می‌آورم که با وجود تردید جولی (Julie) تصمیمی مهم گرفتم. اما حتی در همان مورد مشخص، او بیشتر به اطمینان من اعتماد کرد تا اینکه صرفاً اقتدارم را بپذیرد. وقتی این‌طور به آن فکر می‌کنم، موقعیت‌های بسیار دیگری را به یاد می‌آورم که کوشیدم برخلاف نظر او تصمیمی نهایی بگیرم، اما با مخالفت قاطع او روبه‌رو شدم. خوشبختانه هر بار به حرفش گوش دادم و تصمیم نهایی را به تعویق انداختیم. با نگاه به گذشته باور دارم که اگر با وجود نگرانی‌های به‌جای او کوشیده بودم اقتدارم را اعمال کنم، اعتمادش را نابود کرده بودم.

با این همه می‌خواهم بگویم که تردیدهای جدی درباره دیدگاه 2 در من پدید آمد! هرچه پیرتر می‌شوم و هرچه زوج‌های بیشتری را به عنوان کشیش و دوست همراهی کرده‌ام، نادیده گرفتن این نگرانی‌ها برایم دشوارتر می‌شود. به این نتیجه رسیده‌ام: شیوه‌ای که جولی و من ازدواجمان را در برابر خدا پیش می‌بریم، و شیوه‌ای که به فرزندانمان می‌آموزیم با همسرانشان رفتار کنند و بگذارند همسرانشان با آنان رفتار کنند، موضوعی چنان محوری است که بهتر است به ضعف‌های حتی دیدگاه «صاحب رأی نهایی» هم چشم بدوزیم و برای تفسیرهای ممکن دیگری از افسسیان 5 گشوده باشیم. وقتی چنین کردم، دوباره شادی این را یافتم که متن‌های دشواری مانند افسسیان 5 را فقط سطحی خوانم، بلکه عمیق‌تر بکاوم و نه فقط بپرسم که متن چه می‌گوید، بلکه همچنین چرا این را می‌گوید و در اصل خطاب به چه کسانی بوده است.

دیدگاه 3: شوهر به عنوان خادم شریک برابری

پیش از آنکه به‌طور جدی به این دیدگاه سوم بپردازم، فرض می‌کردم که این آشکارا تلاشی است برای دور زدن تعلیم روشن افسسیان 5. با فرو (Frow) هم‌نظر می‌بودم که گمان می‌کند پشت آن کوششی برای «پیچاندن» تفسیری متن کتاب مقدس است. وقتی سرانجام به‌طور جدی به این دیدگاه پرداختم، با شگفتی دریافتم که به‌راستی قانع‌کننده است؛ نه نمونه‌ای از بندبازی تفسیری، بلکه حاصل همان کار پرهزمت و جزءبه‌جزئی که به‌شدت لازم است و تفسیری استوار آن را می‌طلبد. الهی‌دان فیلیپ پین (Philip Payne) چند نکته درباره افسسیان 5 مطرح می‌کند که بسیار محتمل می‌سازد پولس به‌راستی برابری و متقابل بودن را بنیاد ازدواج می‌داند، و نه، چنان‌که خواندنی سطحی گمان می‌برد، رهبری و تسلیم را.

نخست، پولس ازدواج مسیحی را در بافت تسلیم متقابل قرار می‌دهد. به گفته پین، پیوند واژه «تسلیم بودن» (به معنای «خود را زیر دست دیگری قرار دادن») با عبارت دوسویه «یکدیگر» (به یونانی: ἀλλήλοις، allelois) یکی از انقلابی‌ترین تعلیم‌های اجتماعی و خلاق‌ترین تعلیم‌های زبانی پولس است. در عهد جدید، واژه «تسلیم بودن» (به یونانی: ὑποτάσσω، hypotasso) بیشتر به این معناست که کسی به اقتدار دیگری تن دهد. اما پولس با پیوند دادن آن با «یکدیگر»، این تسلیم را دوسویه می‌کند و به این ترتیب معنای آن را از پذیرفتن اقتدار دیگری به سوی قرار گرفتن در خدمت او جابه‌جا می‌کند. این دقیقاً با آنچه پولس پیش‌تر به مسیحیان افسس نوشته است هماهنگ است: آنان باید «یکدیگر را در محبت تحمل کنند» (4:2)، «با یکدیگر

مهربان و دلسوز» باشند و «یکدیگر را ببخشند» (4:32). دلیلی که پولس برای این می‌آورد این است که ما «در ترس مسیح» تسلیم یکدیگر می‌شویم (ELB, 5:21). این به آغاز فصل بازمی‌گردد، جایی که نشان داده می‌شود مسیح خود را در خدمت ما قرار داده است: «مسیح ما را محبت کرد و خود را برای ما داد ... همچون هدیه و قربانی، به جهت عطر خوشبو برای خدا» (5:2).

مکمل‌گرایان سرسخت که از دیدگاه 1 دفاع می‌کنند، با این مخالف‌اند: هم وین گرودم (Wayne Grudem) و هم کوین دی‌یانگ (Kevin De Young) می‌گویند «یکدیگر» می‌تواند به معنای «برخی در برابر برخی دیگر» نیز باشد. همسرش باشد، رد کنند. آنان می‌گویند «یکدیگر» می‌تواند به معنای «برخی در برابر برخی دیگر» نیز باشد. برای نمونه، گرودم به کاربرد این واژه در «مردم یکدیگر را خواهند کشت» (مکاشفه 6:4) اشاره می‌کند و می‌گوید معنایش این است که «برخی مردان مردان دیگر را خواهند کشت». اما اگر نویسنده مکاشفه فقط منظور این بود که برخی مردان دیگران را می‌کشند بی‌آنکه خودشان کشته شوند، اصلاً واژه «یکدیگر» را به کار نمی‌برد. دی‌یانگ به متن‌های دیگری اشاره می‌کند که در آن‌ها عبارت «یکدیگر»²⁷ به کار رفته است و به نظر او متقابل بودن را در بر ندارند. اما با نگاهی دقیق، بی‌گمان در بر دارند، همچنان که هر کاربرد دیگر «یکدیگر» در نامه به افسسیان و در سراسر عهد جدید. کوشش‌های گرودم و دی‌یانگ برای آنکه تسلیم «یکدیگر» را فقط در یک جهت (از زیردست به صاحب اقتدار) جاری کنند، شکست می‌خورد. حتی الهی‌دانان برجسته مکمل‌گرایی مانند جورج نایت (George Knight) و تام شراینر (Tom Schreiner) در این نکته نظر دیگری دارند.²⁸

دوم: پولس مشخص می‌کند که چه نوع تسلیمی از زنان انتظار دارد. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، دو نوع تسلیم وجود دارد. از یک سو **تسلیم همراه با اطاعت** زیردست در برابر صاحب اقتدار هست، مثلاً تسلیم یک شهروند در برابر حکومتش.²⁹ سپس **تسلیم خدمتگزارانه** هست که، چنان‌که دیدیم، پولس وقتی از تسلیم متقابل سخن می‌گوید آن را در نظر دارد.³⁰ اولی یک‌سویه است و می‌توان آن را مطالبه کرد. دومی می‌تواند دوسویه باشد و همیشه داوطلبانه است.

وقتی پولس به زنان می‌گوید که تسلیم شوهرانشان باشند، کدام نوع تسلیم را در نظر دارد؟ پاسخ ما به این پرسش به ترجمه بستگی دارد. اگر هر کتاب مقدس [آلمانی] دلخواهی را باز کنیم، در پایان آیه 21 نقطه‌ای می‌بینیم و سپس بندی کاملاً تازه آغاز می‌شود. برخی ترجمه‌ها حتی میان آیه 21 و 22 عنوانی می‌افزایند، مانند «زن و شوهر در نظم زندگی خدا» (SLT، ترجمه آلمانی کتاب مقدس). اما این تغییر بند یا عنوان افزوده چیز بسیار مهمی را می‌پوشاند: در متن یونانی میان آیه 21 و آیه 22 نقطه‌ای نیست.

در واقع، و این مرا شگفت زده کرد، در کهن‌ترین دست‌نوشته‌های یونانی که در دست داریم، واژه «تسلیم بودن» در آیه 22 اصلاً نیامده است. دلیلش این است که آیه 22 فعل را از آیه 21 می‌گیرد.³¹ متن یونانی به‌طور لفظی چنین است: «تسلیم یکدیگر باشید در ترس مسیح، زنان [به واژه غایب توجه کنید] شوهران خود را ...». به عبارت دیگر: وقتی پولس در اینجا به زنان می‌گوید که تسلیم شوهرانشان باشند، به همان نوع تسلیمی اشاره می‌کند که همه ایمانداران باید نسبت به یکدیگر داشته باشند. او در اینجا نمی‌گوید که زنان باید به شکلی ویژه تسلیم شوهرانشان باشند. بلکه به نوع دوم تسلیم [تسلیم خدمتگزارانه] اشاره دارد، که در آن همسران تصمیم می‌گیرند با فروتنی به شوهرانشان خدمت کنند و به آنان نیکی کنند. او واژه «تسلیم بودن» را برای آخرین بار در همان جمله به کار می‌برد تا سپس به تسلیم کلیسا در برابر مسیح اشاره کند. با در نظر گرفتن کاربرد واژه «تسلیم بودن» در آیه‌های 21 و 22، باید این را چنین بخوانیم: «همان‌گونه

که کلیسا در همه چیز با فروتنی به مسیح خدمت می‌کند و برای خشنودی او زندگی می‌کند، زنان نیز باید در همه چیز با فروتنی به شوهرانشان خدمت کنند و برای خشنودی آنان زندگی کنند» (آیه 24).³²

سوم، «سر» (به یونانی: κεφαλή، kephalē) در اینجا به احتمال بسیار زیاد نه به معنای اقتدار، بلکه به معنای سرچشمه حیات است. در آلمانی امروزی «سر» (Haupt) به طور استعاری به معنای اقتدار است: مدیرعامل «سر» شرکت است، افسر فرمانده «سر» یگان است. افزون بر این، وقتی سری واقعی را بر بدنی واقعی تصور می‌کنیم، ما انسان‌های امروزی فرض می‌کنیم که سر، که مغز را در خود دارد، مرکز فرمان بدن است. از راه دستگاه عصبی به بدن فرمان می‌فرستد.

باید از خود بپرسیم که پولس وقتی واژه kephalē را برگزید چه منظوری داشت، و خوانندگان نخستینش احتمالاً آن را چگونه فهمیدند. الهی‌دانان مکمل‌گرا استدلال می‌کنند که پولس مسیح را به عنوان سر یا شوهر مقایسه می‌کند و از این راه اقتدار شوهر را در نظر دارد. اما در این میان نادیده گرفته می‌شود که پولس، وقتی این واژه را به عنوان استعاره به کار می‌برد، احتمالاً اصلاً این معنا را در ذهن ندارد. بله، پولس می‌فهمید که عیسی مسیح بر کلیسا و بر آفرینش اقتدار دارد، اما وقتی عیسی را kephalē یک بدن می‌نامد، معمولاً چیزی را برجسته می‌کند که هرچند با اقتدار خویشاوند است، دقیقاً همان معنا را ندارد. در پیوست 3، «معنای kephalē (سر)»، که حتماً باید آن را بخوانید، توضیح می‌دهم که این واژه در زمان پولس، برخلاف ادعای گرودم، معمولاً به معنای اقتدار نبود.

پولس در افسسیان 5 چه معنایی به این واژه می‌دهد؟ مهم‌ترین نشانه این است که او آن را به عنوان بخشی از یک تمثیل درباره ازدواج به کار می‌برد، و آن هم به عنوان آفرینشی زبانی کاملاً تازه: شوهر سر زن است، که بدن اوست. واژه یونانی «سر» فقط دو بار در پیوند با رابطه میان زن و مرد به کار رفته است (اینجا و در اول قرن‌تین 11:3). زبان‌شناسان درباره معنای این واژه در هر دو مورد هم‌نظر نیستند. من در فصل 6 این موضع را مستدل می‌کنم که در اول قرن‌تین به معنای سرچشمه ارجمند حیات است. تنها در افسسیان 5 این واژه در پیوند با استعاره سر و بدن به کار رفته است. آیا پولس نشانه‌ای به ما می‌دهد که منظورش از «سر زن، که بدن اوست» چیست؟

بله، می‌دهد! ساختار جمله اصلی یونانی در آیه 23، که متأسفانه در بیشتر ترجمه‌ها از دست رفته است، چنین است: «شوهر سر همسر است، ... مسیح سر کلیسا، او خود نجات‌دهنده بدن است.» در متن یونانی آشکار می‌شود که پولس از «سر» چه منظوری دارد. این سه عبارت موازی روشن می‌کنند که پولس «سر» را هم‌معنا با «نجات‌دهنده» به کار می‌برد. اگر پولس می‌خواست بر اقتدار مرد تأکید کند، می‌توانست یکی از واژه‌های فراوان یونانی برای آن را به کار ببرد: kyrios (خداوند، ارباب)، exousia (اقتدار) یا proestōtes (رهبری کردن). اما به جای آن استعاره سر و بدن را برمی‌گزیند و آن را با مسیح مقایسه می‌کند که خود را به عنوان نجات‌دهنده بدنش (و در این مورد نه به عنوان خداوند) فدا می‌کند. از نظر الهیاتی، مسیح هم نجات‌دهنده است و هم خداوند، اما پولس در این تمثیل فقط معنای مسیح به عنوان نجات‌دهنده بدنش را می‌گذارد. اگر تردید داریم که سر بودن شوهر در اینجا به معنای مراقبت و خدمت اوست، اندیشه مراقبت و خدمت را در آیه‌های بعدی بازمی‌یابیم، هرچند کمی پوشیده می‌شود، چون پولس استعاره دیگری را نیز وارد می‌کند، یعنی استعاره عروسی مسیح با عروستش، کلیسا:

مسیح خود را برای او [عروستش/بدنش] فدا کرد، تا او [عروستش/بدنش] را مقدس سازد، پس از آنکه او [عروستش/بدنش] را با غسل آب در کلام پاک کرد، تا او [عروستش/بدنش] را به خود عرضه کند همچون

کلیسای باشکوه، که هیچ لکه یا چین یا چیزی از این قبیل نداشته باشد، بلکه مقدس و بی‌عیب باشد. به همین گونه شوهران موظف‌اند همسران خود را مانند بدن‌های خود محبت کنند؛ کسی که همسرش را محبت می‌کند، خود را محبت می‌کند. زیرا هیچ‌کس هرگز از جسم خود نفرت نداشته است، بلکه آن را می‌پرورد و از آن مراقبت می‌کند، چنان‌که خداوند از کلیسا.

می‌بینید؟ در سراسر این بخش پولس تأکید را نه بر اقتدار، بلکه بر خدمت و مراقبت می‌گذارد. وقتی می‌گویند که مرد سر زن است، منظورش این نیست که شوهران باید اقتدار خود را بر همسرانشان اعمال کنند. منظورش این است که شوهران باید به همسرانشان خدمت کنند، همان‌گونه که هر یک از ما به بدن خود خدمت می‌کند.

پولس پس از آنکه در آیه‌های 21 تا 30 این استعاره سه‌بخشی (سر و بدن؛ شوهر و زن؛ مسیح و کلیسا) را شرح داد، لایه دیگری نیز می‌افزاید: یگانگی آدم و حوا پیش از سقوط. این کار هرچند تصویری را که او ترسیم کرده پیچیده‌تر می‌کند، اندیشه‌ای شگفت‌انگیز را بیان می‌کند: «از این رو مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به همسر خود خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند بود.» این راز بزرگ است؛ اما من آن را درباره مسیح و کلیسا تفسیر می‌کنم» (آیه‌های 31-32). پولس با این تمثیل، که شوهر سر است و همسرش بقیه بدن، به نخستین ازدواج، یعنی ازدواج آدم و حوا، بازمی‌نگرد، هنگامی که آنان برای نخستین بار از «یگانگی یک‌تن»، به معنای استعاری، بهره‌مند شدند. چنان‌که پیش‌تر در فصل 4 دیدیم، در این پیوند سخن از اقتدار و تسلیم نبود، بلکه از صمیمیت و مشارکتی شادمانه. پس پولس در افسسیان 5 با استعاره سر و بدن نه بر زنجیره فرماندهی، بلکه بر پیوند محبت تأکید می‌کند.

می‌خواهم نکته آخری را بیفزایم که از این خوانش افسسیان 5 برمی‌آید، خوانشی که بر پایه آن خدا شوهر را فرامی‌خواند که به همسرش خدمت کند (و نه اینکه او را رهبری کند): در این بخش حتی یک دستور هم به شوهر داده نشده که همسرش را رهبری کند؛ نه در اینجا و نه در هیچ جای دیگری از سراسر کتاب مقدس! این جمله را با کمال میل بار دیگر بخوانید. این تفسیر را از بنیاد دگرگون می‌کند.

همه این‌ها ما را به این نتیجه مهم می‌رساند که شاید افسسیان 5 اصلاً درباره اقتدار مرد بر همسری که تسلیم اوست نباشد. بلکه پولس با استعاره‌هایی گویا تأکید می‌کند که شوهر و همسر باید با محبت با هم یکی شوند و به یکدیگر خدمت کنند و به یکدیگر نیکی کنند.

آیا این بدان معناست که پولس از شوهران و همسران می‌خواهد با یکدیگر دقیقاً به یک شیوه رفتار کنند؟ بله و نه. بله، چون هر دو فراخوانده شده‌اند که «تسلیم یکدیگر باشند». و هرچند در اینجا فقط به شوهران گفته می‌شود که همسرانشان را «محبت کنند»، هر دو باید یکدیگر را محبت کنند؛ پولس در جای دیگری صریحاً از زنان می‌خواهد که «شوهران خود را دوست بدارند».³³ اما همچنین نه، چون پولس احتمالاً الگوهایی را در نظر دارد که در ازدواج‌های بسیاری در کلیساهای جهان یونانی‌رومی دیده بود. برای نمونه، توجه کنید که شوهر به عنوان *kephalē* یا سرچشمه حیات توصیف می‌شود، نه اینکه از او خواسته شود چنین باشد. پولس احتمالاً به این واقعیت اشاره دارد که همسران در دوران باستان معمولاً جوان‌تر و کم‌سوادتر بودند. آنان سرگرم تربیت فرزندان بودند و بنابراین در تأمین اقتصادی و مادی کاملاً به شوهرانشان وابسته بودند. *kephalē* نامیدن همسری وابسته معنایی نمی‌داشت.

افزون بر این: اگر شوهران در زمان پولس کم‌وبیش مانند بسیاری از شوهرانی بودند که امروز می‌شناسم، آنگاه (به‌طور میانگین) کمتر از همسرانشان آماده بودند که زندگی خود را برای همسرشان فدا کنند.³⁴ به

همین دلیل پولس کافی می‌داند که به زنان بگوید تسلیم شوهرانشان باشند، یعنی با فروتنی به آنان خدمت کنند و به آنان نیکی کنند. سپس دست به کار می‌شود تا خودخواهی مردان را تکان دهد، چون سه برابر بیشتر به آنان می‌گوید و آنان را وامی‌دارد که مانند مسیح فداکاری کنند. این بی‌گمان درباره‌ی من صدق می‌کند: در ازدواج من نه جولی (Julie)، بلکه من هستم که بیش از همه باید به وسیله‌ی کتاب مقدس و کار پیوسته‌ی روح القدس واداشته شوم تا با فداکاری و فروتنی به همسر خدمت کنم و به او نیکی کنم. گمان می‌کنم دوستم اندرو بارتلت (Andrew Bartlett) در این نتیجه‌گیری حق دارد: «پولس از شوهر می‌خواهد که در از خودگذشتگی پیشقدم شود. این هرچند به طور بنیادی با وظیفه‌ی مسیحی همسر برای محبت بی‌دریغ به شوهرش فرق ندارد، مسئولیت مرد را برای محبت کردن شدت می‌بخشد.»³⁵

پولس در آیه 33 صریحاً از مردان می‌خواهد که همسرانشان را «محبت کنند» (نه اینکه رهبری‌شان کنند)، و زنان را به ویژه نصیحت می‌کند که شوهرانشان را «حرمت نهند» (نه اینکه تسلیمشان باشند). چرا او از زنان می‌خواهد شوهرانشان را حرمت نهند، و از شوهران می‌خواهد همسرانشان را محبت کنند؟ هرچند آن زمان نیز، مانند امروز، بیشتر زنان می‌خواستند حرمت ببینند و بیشتر شوهران آرزوی محبت داشتند، پولس احتمالاً چیزی درباره‌ی روحیه‌های متفاوت بسیاری از مردان و زنان زمان خود می‌دانست.

در حالی که دیدگاه 3، یعنی شوهر به عنوان خادم همتای برابرش، را شرح می‌دهم، نیروی این دیدگاه را احساس می‌کنم. راستش را بخواهید امیدوارم این تفسیر درست باشد، چون آن را بسیار الهام‌بخش و چالش‌برانگیز می‌یابم. برخلاف دیدگاه گرودم (Grudem)، که بر پایه‌ی آن شوهر تصمیم‌گیرنده‌ی روزانه است (و آن را بد می‌دانم)، و دیدگاه خانواده‌ی کلر (Keller)، که بر پایه‌ی آن شوهر در موقعیت‌های نادر رأی نهایی را می‌دهد (و آن را بهتر، اما همچنان مشکل‌دار و افزون بر این ناسازگار می‌دانم)، این دیدگاه را خوب و بسیار کاربردی می‌یابم.

اما اگر پولس در این بخش واقعاً می‌خواست اشاره کند که همسران در افسس باید نوعی اقتدار را در شوهرانشان به رسمیت بشناسند، هرچند او این را با فراخواندن شوهران به فداکاری محبت‌آمیز دوباره متعادل می‌کند، چه؟ سرانجام، دست‌کم مقایسه‌ی ازدواج با ازدواج الهی، که در آن قطعاً تفاوت رتبه‌ای میان خدا/عیسی و ما هست، آدم را به اندیشه‌ی سلسله‌مراتبی در رابطه‌ی زناشویی می‌اندازد. مصمم به اینکه این بخش را درست بفهمم، باز هم بیشتر درباره‌ی آن اندیشیدم. از خود پرسیدم آیا همه‌ی اصول مهم تفسیر کتاب مقدس را در این کار به کار بسته‌ام، و سپس دریافتم که چنین نکرده‌ام.

دیدگاه 4: شوهر به عنوان **Paterfamilias** (سرپرست خانواده) رهایی‌یافته

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، یکی از رایج‌ترین خطاهایی که در کوشش برای فهم و به کار بستن کتاب مقدس مرتکب می‌شویم این است که خیال می‌کنیم بخش‌های گوناگون آن مستقیماً خطاب به ما بوده است. اما چنین نبوده است: **شاید برای ما نوشته شده باشند، اما خطاب به ما نبوده‌اند.** تنها اگر موقعیت خوانندگان نخستین را بفهمیم و بدانیم آنان از این سخنان چه می‌فهمیدند، ما که در موقعیت یا فرهنگی کاملاً دیگر زندگی می‌کنیم، می‌توانیم شروع کنیم معنایی برای خودمان از متن بیرون بکشیم. در بسیاری از متن‌ها، اگر نگوییم بیشترشان، موقعیت امروز ما با موقعیت خوانندگان نخستین قابل مقایسه است، و این کار را آسان‌تر می‌کند. اما اگر موقعیت آنان با موقعیت ما بسیار فرق داشته باشد چه؟

مسیحی امروزی با «رودی» از تفاوت‌ها (مثلاً در زبان، فرهنگ، شرایط زندگی) از مخاطبان کتاب مقدس جدا شده است. این رود نمی‌گذارد مستقیماً از معنا در بافت آنان به معنا در بافت خودمان برسیم. ما بی‌گمان

بخشی از همان داستان بزرگیم، اما جای ما در این داستان اغلب با جای نیاکان روحانی‌مان فرق دارد. گاهی رود پهن است و برای گذشتن از آن پلی بلند لازم است. گاهی جویباری باریک است که به‌آسانی از آن می‌گذریم. باید بدانیم رود چقدر پهن است، پیش از آنکه بکوشیم پلی بر آن بسازیم تا اصول نهفته در متن را برای خودمان کاربردی کنیم.³⁶

وقتی این کلید تفسیری را در مطالعه فصل 5 نامه به افسسیان به کار بستم، خطای خودم و خطای تقریباً همه کسانی را که نوشته‌هایشان درباره این متن را خوانده بودم دریافتم: ما فرض می‌کنیم که افسسیان 5 جویباری باریک است که به‌آسانی از آن می‌گذریم، در حالی که در واقع رودی پهن است که گذشتن از آن پلی بلند می‌طلبد.

بگذارید توضیح دهم. ما فرض می‌کنیم که زوج‌های کلیسای افسس کم‌وبیش به زوج‌های امروزی شبیه بودند. تصور می‌کنیم پولس ما و ازدواج‌های امروزمان را «می‌بیند» و از این رو این نامه را به ما می‌نویسد. اما در واقع او به ازدواج‌هایی در جهان یونانی‌رومی قرن نخست اشاره دارد که آشکارا با ازدواج‌های ما فرق دارند. در آن جهان، خانواده‌ها از دو والد شاغل، دو فرزند، یک سگ و یک گربه تشکیل نمی‌شدند. معمولاً یک خانوار از مردی تشکیل می‌شد، یعنی *paterfamilias*، که بر همسرش، فرزندان و گاهی بر غلامانش نیز فرمان می‌راند. بر پایه تعلیم ارسطو (Aristoteles)، خانوارها به‌طور سلسله‌مراتبی سازمان یافته بودند؛ در آن فرهنگ این بهترین شیوه اداره خانوار بود. (تنها وقتی مرد بالغی در کار نبود، زن فرمانروای خانوار می‌شد). آگاهانه می‌گویم «فرمانروا»: ارسطو گفته است: «فرمانروایی بر خانوار پادشاهی است»³⁷؛ شوهر و پدر پادشاه بود.

وقتی در بند پیشین از فرزندان و غلامان نام بردم، شاید برای شما نیز، مانند من، چیزی روشن شده باشد. رابطه شوهر و زن در افسسیان 5:22-33 نخستین جفت از سه جفت رابطه است که پولس به آن‌ها می‌پردازد. دو جفت بعدی بی‌درنگ پس از آن می‌آیند: والدین و فرزندان (1:6-4) و اربابان و غلامان (5:6-9). آنچه پیش‌تر از چشمم افتاده بود این بود که پولس انجیل را بر این خانوارهای چندلایه باستانی به کار می‌بندد، خانوارهایی که از سلسله‌مراتبی از مردان، زنان، فرزندان و غلامان تشکیل می‌شدند. شوهران حقوق، امتیازها و آزادی‌هایی داشتند که از همسرانشان دریغ می‌شد.³⁸ قدرت در دست آنان بود و بیشتر درآمد را تأمین می‌کردند. در بیشتر موارد، زنان بدون مردی که به نام آنان عمل کند، نه می‌توانستند مالک دارایی باشند، نه کسب‌وکار داشته باشند و نه معامله‌های حقوقی یا مالی انجام دهند.

در جامعه مدیترانه‌ای، میانگین سن ازدواج برای مردان سی سال بود، اما برای زنان هجده سال یا کمتر. وقتی مردی ازدواج می‌کرد، معمولاً مردی جهان‌دیده بود که می‌دانست چگونه در جامعه زندگی کند. او از نظر اجتماعی و اقتصادی شخصی توانا به عمل بود. اما زن هنوز دختری بود که حتی اجازه نداشت وقتی در می‌زدند به سوی در خانه برود. یک زن معمولی در سال‌های باروری‌اش تقریباً هر دو سال یا هر سی ماه یک فرزند به دنیا می‌آورد. او همیشه «پابره‌نه و باردار» و در خانه بود. همین که فرزند پیشین از شیر گرفته می‌شد، دوباره باردار می‌شد.³⁹

بیشتر زنان جز در وظایف خانه‌داری هیچ آموزشی نمی‌دیدند. آنان سراسر زندگی کاملاً وابسته بودند و زیر فرمانروایی یک مرد قرار داشتند: پدرشان یا شاید قیمشان، و بعدها شوهرشان. تسلیم برای فرزندان، غلامان و همسران هنجار بود. در این بافت و این فرهنگ، *paterfamilias* باید فرمان می‌راند و نه اینکه با فروتنی به کسی خدمت کند، به‌ویژه نه به زیردستان خودش، که برعکس باید به *paterfamilias* خدمت می‌کردند.

ارسطو نیز چنین می‌دید: «مرد به حکم طبیعت برای فرمان دادن شایسته‌تر از زن است ... این نابرابری پایدار است ... شجاعت مرد در فرمان دادن آشکار می‌شود و شجاعت زن در اطاعت کردن».⁴⁰

به این نکته توجه کنید: پولس ساختاری خانگی نمی‌آفریند که در آن مسن‌ترین مرد بر همه دیگران فرمان براند، همان‌گونه که ساختاری حکومتی پیش نمی‌نهد که در آن قیصر فرمانروای امپراتوری روم باشد. او فقط به این وضعیت‌ها می‌پردازد و می‌کوشد در درون ساختارهای اجتماعی موجود عمل کند، با یافتن راه‌هایی برای بهتر کردن آن‌ها، بی‌آنکه بخواهد بی‌درنگ آن‌ها را واژگون کند. پولس مانند هر مبشر خوبی که امروز وارد فرهنگی تازه می‌شود، هر جا که می‌توانست خود را وفق می‌داد، حتی اگر آن را لزوماً آرمانی نمی‌دانست.

انجیل با خانوار باستانی روبه‌رو می‌شود

اگر شما جای پولس بودید، این خانوارهای سلسله‌مراتبی را در کلیسایان چگونه راهنمایی می‌کردید؟ بیایید سه راهبردی را بررسی کنیم که پولس در راهنمایی خانوارهای افسسی در بافت آن روزگارشان به کار می‌برد.

نخست: پولس همه رابطه‌های درون خانوار را زیر نشانه انجیل قرار می‌دهد. او همسران و شوهران را راهنمایی می‌کند که «در ترس مسیح» با یکدیگر رفتار کنند، و هر دستوری را در عبارت‌هایی می‌نشانند که به مسیح مربوطاند: «چنان‌که خداوند را»، «چنان‌که مسیح نیز»، «مسیح»، «همان‌گونه که مسیح نیز» و «اما من آن را درباره مسیح تفسیر می‌کنم». او همین رویکرد را دنبال می‌کند تا والدین و فرزندان و نیز اربابان و غلامان را وادارد که رابطه‌شان با یکدیگر را از نو بسنجند. گویی هر کلمه دوم «مسیح» یا «خداوند» است. پولس ماهرانه می‌کوشد به همه، یعنی همسران و شوهران، فرزندان و والدین، و غلامان و اربابان، کمک کند تا شیوه رابطه‌شان با دیگران را بیانی از رابطه‌شان با مسیح ببینند.

دوم: پولس رفتار خودخواهانه و سلطه‌جویانه *paterfamilias*ها را صریحاً محکوم می‌کند. در قانون‌نامه‌های کهن که نقش‌های درون خانوار را تعیین می‌کردند، به *paterfamilias*ها گفته می‌شد که فرمان برانند، و به همه دیگران گفته می‌شد که تسلیم باشند. کانون این قوانین بیشتر بر زیردستانی بود که باید رفتار خود را مهار می‌کردند. اما «قانون‌نامه» اصلاح‌شده پولس کاری بی‌سابقه می‌کند: او در هر یک از این رابطه‌ها بیشترین توجهش را به شوهران/والدین/اربابان می‌دهد (در هر سه مورد همان مرد درگیر است!) تا آنان رفتار خود را تغییر دهند. او با این فرض که *paterfamilias* به سبب شرایط فرهنگی به هر حال فرمان می‌راند، از او می‌خواهد که اکنون جانش را برای همسرش فدا کند، فرزندان را خشمگین نسازد و غلامانش را تهدید نکند. این در آن زمان بی‌گمان فراخوانی به کلی دوران‌ساز بود. در فرهنگی که شوهران قدرت مرگ و زندگی بر همسرانشان داشتند، پولس از شوهران می‌خواهد که از قدرت خود دست بکشند و در صورت لزوم حتی بمیرند تا همسرانشان در آسایش باشند.

سوم: پولس انجیل را به کار می‌گیرد تا تسلیم زن، فرزندان و غلامان را در برابر *paterfamilias* ملایم کند و از نو سامان دهد. او بی‌آنکه آنان را به شورش فرا بخواند، اشاره می‌کند که انجیل در موقعیت آنان چه نوع تسلیمی می‌تواند پدید آورد. برای همسر، چنان‌که دیدیم، این بدان معناست که او نه با اکراه تسلیم اقتدار شوهرش شود، بلکه با فروتنی به او خدمت کند و او را خشنود سازد، همان‌گونه که می‌خواهد با فروتنی به مسیح خدمت کند و او را خشنود سازد.

تعلیم پولس معجزه کرد.

پولس با سرزنش تند **paterfamilias** و سپس روی آوردن با محبت به ضعیف‌ترین افراد جامعه‌ای پدرسالار، یعنی همسران، فرزندان و غلامان، کاری کرد که کلیسای نخستین بی‌قدرتان را دسته‌دسته به سوی خود جذب کند. کلسوس (Celsus)، منتقد بت‌پرست، در قرن دوم کلیسا را با این سخنان ریشخند کرد: «مسیحیت دینی برای زنان، کودکان و غلامان است.»⁴¹

رویکرد پولس به رابطه‌های درون خانوار برای فرهنگ آن روزگار چیزی به کلی تازه بود. او **سلسله‌مراتب کهن** را برنمی‌اندازد، اما نمی‌خواهد آن را به عنوان آرمانی الهی نیز نگه دارد. بلکه آن را چنان از درون سست می‌کند که نه تنها کل ساختارش در انجیل جای می‌گیرد، بلکه سرانجام در آن حل می‌شود، همان‌گونه که در روزگار ما نیز رخ داده است.

اما در آن روزگار باستان، هیچ بت‌پرستی که از خانواری مسیحی دیدن می‌کرد گمان نمی‌برد که پولس می‌خواهد قانون روم را سست کند یا ساختارهای ساده و برابری‌گرای خانوار را برقرار سازد. آنچه دربارهٔ **paterfamilias** رهایی‌یافته به چشمش می‌آمد، نخست شیوهٔ غیرعادی‌ای بود که او با محبت از کسانی که زیر رهبری‌اش بودند مراقبت می‌کرد و خود را برای آنان فدا می‌کرد، و دوم شادی همسرش، فرزندان و غلامانش.

برخلاف دیدگاه 3، که فرض می‌کند پولس برابری‌گرایی بی‌قیدوشرطی را تعلیم می‌دهد، این دیدگاه فرض می‌کند که پولس وقتی شوهر را سر همسر می‌نامد، هنجارهای فرهنگی‌ای را به رسمیت می‌شناسد که بر پایهٔ آن‌ها شوهر بر همسر اقتدار دارد. و وقتی افزون بر این رابطهٔ شوهر و همسر را با رابطهٔ مسیح و کلیسا مقایسه می‌کند، این به‌خوبی می‌تواند به این معنا باشد که اشاره می‌کند یکی «مسئول» دیگری است. اما حتی اگر او فرض کند که **Paterfamilias** مسئولیت را بر عهده دارد، این را به هیچ وجه همچون نوعی «نقش» یا جایگاه مقرر نمی‌کند که شوهر باید در همهٔ زمان‌ها و در همهٔ فرهنگ‌ها نسبت به همسرش داشته باشد. برعکس: او نه تنها قدرت فرهنگی مرد بر زن را آرمان معرفی نمی‌کند، بلکه می‌کوشد آن را به وسیلهٔ انجیل خنثی کند.

رد استدلال جان پایپر

برخی مکمل‌گرایان این استدلال مخالف را پیش می‌کشند که اگر فرض کنیم پولس اقتدار شوهر را به رسمیت می‌شناسد و آن را با رابطهٔ مسیح با کلیسا پیوند می‌دهد، آنگاه او رهبری و تسلیم شوهر و همسر را به‌خوبی آرمان اعلام می‌کند و بنابراین جاودانه می‌سازد. پایپر (Piper) می‌گوید (و کتابی هم دربارهٔ آن نوشت) که ازدواج مسیحی رهایی‌یافته و در عین حال سلسله‌مراتبی، انجیل را پیش چشم جهان می‌آورد. او می‌نویسد: «رهبری محبت‌آمیز شوهر بر همسر فرمانبر و وابسته‌اش، تصویری از مسیح و کلیساست. اگر مرد نقش رهبری خود را از دست بدهد، دیگر چنین نیست.»⁴²

استدلال او از سه جهت نادرست است. نخست: پولس دربارهٔ بردگی در خانوار نیز سخن مشابهی می‌گوید، وقتی به غلامان می‌گوید که از اربابانشان اطاعت کنند، همان‌گونه که از مسیح، که خداوندشان است، اطاعت می‌کنند. بر پایهٔ استدلال پایپر، خدا رابطهٔ ارباب و غلام را آفریده بود تا «زیبایی» انقیاد ما در برابر عیسی، خداوندمان، را به جهان نشان دهد. نه! پولس در هر دو مورد انجیل را بر موقعیتی واقعی، اما نه لزوماً آرمانی، به کار می‌بندد.

دوم: نه سلسله مراتب در یک ازدواج، بلکه رهایی چنین ازدواجی است که انجیل را نمایان می سازد. آنچه پولس در این بخش بر آن تأکید می کند سلسله مراتب نیست، بلکه خدمت مرد به همسرش است، همسری که در تسلیم متقابل با او همراه است و مرد با او رابطه ای صمیمی دارد. این را بی گمان در ازدواجی بر پایه متقابل بودن بهتر می توان نشان داد تا در ازدواجی سلسله مراتبی. چنان که در دیدگاه 3 شرح داده شد، پولس کاربرد واژه *kephalē* را دقیق می کند، به این صورت که عیسی را به عنوان نجات دهنده و نگاهدارنده کلیسا برجسته می سازد، نه به عنوان خداوند آن.

سوم: اگر فرض کنیم که خدا می خواهد به وسیله ازدواج ها فرمانروایی عیسی بر کلیسایش را برای جهان روشن سازد، هیچ ازدواج سلسله مراتبی هرگز به اندازه کافی سلسله مراتبی نخواهد بود. عیسی خداوند کلیسای خویش است، اما شوهر به یقین خداوند همسرش نیست.

با وجود ضعف های استدلال پایپر، با او هم نظرم که ازدواج مسیحی باید چیزی از انجیل را بازتاب دهد. ازدواجی مسیحی می تواند، به همان خوبی هر جماعت مسیحی دیگر، به جهان نشان دهد که ما شاگردان عیسی هستیم، از این راه که یکدیگر را فداکارانه محبت می کنیم، همان گونه که او ما را محبت کرد. ازدواج هایی که بر متقابل بودن استوارند، می توانند این را به همان خوبی، اگر نگوئیم بهتر از، ازدواج های سلسله مراتبی نشان دهند. ازدواج مسیحی می تواند چیز دیگری را نیز به خوبی بازتاب دهد: پیوند پایدار و صمیمی ای که با مسیح داریم. تمثیل سر و بدن که پولس به کار می برد و آن را «یک تن» می نامد، به رابطه عهدی عمیق و پرمحبت و به پیوستگی زنده و اندام وار اشاره دارد. در حالی که تصور جدا شدن یک رهبر از زیردستانش چندان غریب نیست، تصور جدا شدن سر از بدنش عمیقاً هولناک است.

کجا در افسسیان 5 به خطا می رویم

گرودم (Grudem) در کتاب 800 صفحه ای اش با شدت از تسلیم زن در ازدواج دفاع می کند، بی آنکه حتی یک بار از تفاوت عظیم میان ازدواج ها در قرن نخست و ازدواج های امروزی سخن بگوید.⁴³ همین درباره خانواده کلاسیک نیز صدق می کند: آنان در مطالعه مفصلشان درباره افسسیان 5 هیچ توجهی به این جنبه نمی کنند و به وضعیت ازدواج در آن روزگار نیز نمی پردازند. حتی یک بار. این یک خطاست: آنان با رودی پهن مانند جویباری باریک رفتار می کنند.

هدف پولس جاودانه ساختن ساختار خانوار باستانی نیست. بلکه او انجیل را بر موقعیت فرهنگی یگانه ای به کار می بندد که با موقعیت ما بسیار فرق دارد. پولس با جهان من سخن نمی گفت، جهانی که در آن بیشتر زنان بالغ به اندازه مردان تحصیل کرده اند، باروری خود را مهار می کنند، از نظر مالی مستقل اند و هیچ ضرورت اجتماعی ای نیست که مردی بالای سر آنان باشد. همه این ها نوع دیگری از ازدواج را ممکن می سازد. پرسش بعدی این است: اکنون که آگاهی میان موقعیت آنان و موقعیت ما رودی بسیار پهن هست، چگونه می توانیم «پلی» بر آن بسازیم تا اصول نهفته در متن را برای خودمان کاربردی کنیم؟ یا به بیان دیگر: پولس به ازدواج های امروزی در جامعه ما، که دیگر به شدت سلسله مراتبی نیستند، بلکه برابری گرایند، چه می گفت؟ پیشنهاد من این است:

او به ما می گفت که باید مسیح را در کانون ازدواجمان قرار دهیم. شیوه ما در «دیدن» یکدیگر، رفتار با یکدیگر، همکاری با هم و حرمت نهادن به یکدیگر، باید از رابطه نخستین ما با مسیح شکل بگیرد. باید تسلیم یکدیگر باشیم، استقلال طلبی و خودخواهی مان را کنار بگذاریم و در پی رابطه ای صمیمی و «یک تن»

باشیم، همان‌گونه که پیش از سقوط در باغ عدن زیسته شد. اگر فرض کنیم که مردان به‌طور میانگین مستقل‌تر و از این رو خودمحورتر از زنان‌اند، و زنان به‌طور میانگین رابطه‌محورتر و از این رو بیشتر متوجه دیگران‌اند تا مردان، آنگاه شوهرانی مانند من بی‌گمان باید به‌ویژه در محبت فداکارانهٔ مسیح به کلیسا تأمل کنند، محبتی که به شکوفایی درخشان عروس او می‌انجامد.

اکنون که از تفاوت آشکار میان بافت آن روزگار و بافت امروزان آگاه شده‌ام، به‌سادگی نمی‌توانم تصور کنم که پولس به یک زوج معمولی امروزی، که در آن زن و شوهر از نظر سنی به هم نزدیک‌ترند، هر دو به یک اندازه تحصیل‌کرده‌اند، شاید هر دو کار می‌کنند و در تربیت فرزندانشان درگیرند، بگوید: «آفرین که شراکتی را آغاز کرده‌اید. همین‌طور ادامه دهید! اما می‌خواهم پافشاری کنم که مرد باید نقش رهبری را بر عهده بگیرد و زن باید تسلیم او باشد.» او چگونه می‌توانست چنین کند، وقتی تعلیم می‌دهد که آرمان آفرینش برای ازدواج یگانگی یک‌تن است، شراکتی واقعی به معنای کامل کلمه، همچون ازدواج نخستین آدم و حوا؟

این فقط نظر من نیست. دیدگاهی گسترده و حتی دیدگاه اکثریت مسیحیان است: پاپ ژان پل دوم (Johannes Paul II). در نامهٔ رسولی‌اش *Mulieris Dignitatem*، که برای همهٔ کاتولیک‌ها الزام‌آور است، می‌گوید که اقتدار مرد بر همسرش بازتاب چیزی «کهنه» است؛ این نامه از طرز فکری سخن می‌گوید که «عمیقاً در رسوم و سنت دینی آن زمان ریشه دارد». در مقابل، آنچه «تازه» و «نوآوری انجیل» است این است که «تسلیم نه یک‌سویه، بلکه متقابل است».⁴⁴ اگر یکی از انعطاف‌ناپذیرترین فرقه‌ها از نظر عقیدتی می‌تواند تعلیم خود را چنین اصلاح کند، ما دیگران نیز باید به آن توجه کنیم.

البته هنوز در جهان فرهنگ‌هایی هست که در آن‌ها حرف آخر را مردان می‌زنند. برای آنان، تعلیم پولس گویی به اندازه دوخته شده است. در جامعه‌های پدرسالار، شوهران معمولاً قدرت اجتماعی، فکری، سیاسی و مالی بسیار بیشتری از زنان دارند. اکنون مرد باید این قدرت را بی‌خودخواهی برای خیریت همسرش به کار ببرد، همان‌گونه که مسیح قدرت برتر خود را برای خیریت کلیسا به کار می‌برد. اما اگر هزاران شوهر در فرهنگ‌های پدرسالار به اندازهٔ کافی طولانی چنین کنند، زنان و همسران قدرت اجتماعی و فکری خود را گسترش خواهند داد و بهتر آماده خواهند بود که شریکان برابر شوهرانشان باشند. پژوهش‌هایم دقیقاً مرا به همین جا رسانده است. به کار بستن دیدگاه 4، یعنی *paterfamilias* رهایی‌یافته، در فرهنگ‌هایی که ازدواج‌ها در آن‌ها به شدت سلسله‌مراتبی است، سرانجام به آنجا می‌انجامد که این فرهنگ‌ها دگرگون شوند و ازدواجی مطابق دیدگاه 3 را پرورش دهند، همان‌گونه که پیش‌تر در کشورهای رخ داده است که مدت‌هاست از مسیحیت شکل گرفته‌اند.

اگر مطالعهٔ خود را در متن‌های کتاب مقدس دربارهٔ ازدواج، چنان‌که در عهد عتیق و عهد جدید آمده‌اند، گسترش داده بودیم، علاقهٔ خدا به ازدواجی بر پایهٔ متقابل بودن از آغاز آشکار می‌بود.

همسرانی که شوهرانشان را هدایت می‌کنند

اگر در نظر بگیریم که همهٔ ازدواج‌هایی که در عهد عتیق از آن‌ها یاد شده در محیطی پدرسالار بسته شده‌اند، می‌توان فرض کرد که پیش‌فرض فرهنگی این است که همسران زیردست شوهرانشان‌اند. از این رو شایان توجه است که، جز پیشگویی خدا که «آدم بر حوا حکمرانی خواهد کرد»، نه در شریعت موسی و نه در سخنان انبیا هیچ حکمی نیست که همسران را به تسلیم بودن در برابر شوهرانشان فرا بخواند.

اگر به تصویرهای کوتاهی که از پویایی قدرت میان زوجها در عهد عتیق در دست داریم بنگریم، بارها و بارها می‌بینیم که همسران شوهرانشان را هدایت می‌کنند. در بسیاری از دوره‌های زندگی‌ام از خدا حکمت خواسته‌ام و گوشم را به سوی آسمان گرفته‌ام تا بشنوم او به من چه خواهد گفت. اغلب شنیده‌ام که همان را به من می‌گوید که روزی به ابراهیم گفت: «در هر آنچه [همسرت] به تو می‌گوید، سخن او را بشنو!»⁴⁵ چه پند شگفتی! می‌دانم از چه سخن می‌گویم: **همسران بسیار اغلب نخست از خدا می‌شنوند.**

آیا این دقیقاً همان چیزی نیست که بر مادر شمشون گذشت؟ در فرهنگی که برای مرد شایسته نبود مستقیماً با زنی سخن بگوید، فرشته‌ای به شکل مردی درمی‌آید و به زنی نازا اعلام می‌کند که فرزندی مسح‌شده با روح خواهد داشت. سپس زن شوهرش را فرا می‌خواند: «پس زن به شتاب دوید و به شوهرش خبر داده، به او گفت: اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بر من ظاهر شده است!» به سخنان بعدی به دقت توجه کنید: «[او] برخاسته، از پی زن خود رفت.» شاید چندان خشنود نبود که بیگانه‌ای هنجارهای پدرسالارانه را زیر پا گذاشته است، و می‌پرسد: «آیا تو آن مرد هستی که با زن من سخن گفتی؟»⁴⁶ این داستان افزون بر این به تولدی بسیار مهم‌تر اشاره دارد. بیش از هزار سال بعد، فرشته‌ای نخست نزد مریم می‌آید تا همان پیام را به او اعلام کند.⁴⁷ تنها بعدها شوهرش را آگاه می‌کند.⁴⁸ در هر دو صحنه، زن نخست از خدا می‌شنود که چه رخ خواهد داد، در حالی که مرد تنها بعدها در جریان قرار می‌گیرد، یعنی به اندازه آگاهی همسرش. اگر چیزی به نام «نظم آفرینش» وجود می‌داشت (که چنین نیست)، به نظر می‌رسد خدا خود را به آن پایبند نمی‌داند.

سپس زن شونمی هست که پیشقدم می‌شود و الیشع نبی را در خانه خود می‌پذیرد. او به شوهرش می‌گوید: «اینک می‌دانم که این مردی مقدس از آن خداست که همواره از نزد ما می‌گذرد. پس بالاخانه‌ای کوچک با دیوارهای سنگی بسازیم و بستری و میزی و کرسی‌ای و چراغدانی برایش در آن بگذاریم، تا هر وقت نزد ما بیاید، در آنجا فرود آید!»⁴⁹ باز هم شوهر بی‌درنگ از همسرش اطاعت می‌کند و به‌طور غریزی در این موضوع به داوری روحانی او اعتماد می‌کند.

اشاره‌ای کوتاه بجاست: با وجود تفسیر رایج که «شوهر **kephalē** همسر است»، که چیزی است در حد «شوهر باید رئیس روحانی خانواده باشد»، متأسفانه باید به شما بگویم که این تصور پایه کتاب مقدسی ندارد. شاید بهتر باشد یادداشت‌هایتان را دور بیندازید که در آن‌ها نوشته شده مرد (نه زن) باید دعا را رهبری کند، به عبادت خانوادگی فرا بخواند یا تصمیم بگیرد که زوج یا خانواده به کدام کلیسا بروند. بی‌آنکه بخواهیم از ابتکار تعیین‌کننده شوهر یا پدر برای بهروزی روحانی خانواده‌اش بکاهیم، با این حال بهتر است که **هر دو**، هم شوهر و هم همسر، هر آنچه در توان دارند بکنند، به عنوان یک تیم و به عنوان فرد، تا خدا را بجویند، کلیسایی برگزینند و در آن عضو شوند و در پی شکوفایی روحانی دیگر اعضای خانواده باشند. در پاسخ به این تعلیم که شوهر باید شبان بقیه خانواده باشد، پیشنهاد می‌کنم که شوهر و همسر با هم تیم رهبری شبانی خانواده را تشکیل دهند.

زن دیگری که به نظر می‌رسد با وجود زندگی در فرهنگی مردسالار در برابر هنجارهای پدرسالارانه می‌ایستد، ابیجایل است. شوهر بسیار ثروتمند او، نابال، «در کارهایش سخت و بدکار» است.⁵⁰ وقتی داود و گروه مسلحش، فراری و گرسنه، از نابال چیزی برای خوردن می‌خواهند، او بی‌رحمانه آنان را ریشخند می‌کند و درخواستشان را رد می‌کند. داود، که عمیقاً رنجیده و خشمگین است، نقشه می‌کشد که نابال و همه مردان ملک او را بکشد، که البته واکنشی چندان مسیحی نیست.

ایبجایل با نافرمانی از شوهرش و بازگو نکردن خبر قصد کشتار داود به او، از خونریزی جلوگیری می‌کند. او خوراک بر الاغش بار می‌کند، به سوی داود می‌راند و با زیرکی به غرور زخم‌خورده او می‌پردازد و می‌گوید: «سرورم، به این مرد بلیعال، یعنی نابال، اعتنا مکن؛ زیرا او همان است که نامش می‌گوید: نامش "احمق" است و حماقت با اوست.»⁵¹ حتی وقتی تأکید می‌کند که شوهرش چه انسان وحشتناکی است، به جنبه‌های بهتر داود متوسل می‌شود و از او رحمت می‌طلبد. داود پس از آن تصمیم می‌گیرد سلاحش را زمین بگذارد.

وقتی ایبجایل به خانه بازمی‌گردد و به نابال می‌گوید که دستور او را لغو کرده است و داود جان او را بخشیده است، دلش از کار می‌افتد و ده روز بعد می‌میرد. وقتی داود چند مرد را می‌فرستد تا او را به عنوان سومین همسرش بیاورند، او سر فرود می‌آورد و می‌گوید: «اینک کنیزت اینجاست تا خدمت کند و پاهای خادمان سرورم را بشوید!»

داستانی به‌راستی عجیب است، اما توجه کنید که هیچ چیز در آن نشان نمی‌دهد که خدا تأیید می‌کند او هم نابال و هم داود را «سرور» خود می‌نامد. هرچند هر دو مرد این عنوان را بی‌درنگ می‌پذیرند، روشن است که در اینجا با زنی سر و کار داریم که آموخته است با وفق دادن خود در پدرسالاری **زنده بماند**. گاهی این حتی به معنای ایستادگی در برابر «اقتدار مردانه» است، کاری که در این متن با ستایش برجسته می‌شود. اگر چیزی در اینجا بیابیم، نمونه زنی است که در فرهنگی دیگر و عادلانه‌تر احتمالاً رهبری موفق می‌شد. داود نه تنها شیفته زیبایی او، بلکه شیفته توانایی‌های راهبردی و دیپلماسی دلنشین او نیز هست، که با آن‌ها بی‌درنگ از خونریزی بیهوده جلوگیری می‌کند.

نتیجه: داستان‌های عهد عتیق از این تصور پشتیبانی نمی‌کنند که اقتدار شوهر بر همسرش هنجاری است که خدا خواسته است.

ازدواج متقابل‌گرای اول قرن‌تین 7

غزل غزل‌های سلیمان طولانی‌ترین بخش کتاب مقدس است که به پویایی درونی پیوندی عاشقانه، رمانتیک و جنسی میان دو انسان می‌پردازد. در آن مطلقاً هیچ نشانه‌ای از رابطه اقتدار و تسلیم میان مرد و زن نیست. در عشق و در رابطه جنسی، هر دو پیشقدم می‌شوند، هر دو تن می‌دهند، هر دو می‌بخشند و هر دو دریافت می‌کنند. این کتاب شاعرانه نه تنها لذت برهنه‌ای را به یاد می‌آورد که آدم و حوا، به عنوان دو همتای برابر، پیش از سقوط با یکدیگر داشتند؛ بلکه همتایی هم در عهد جدید دارد.

اول قرن‌تین 7 به مراتب طولانی‌ترین بخش نامه‌های پولس است که به ازدواج می‌پردازد. اما پولس در رهنمودهایش درباره رابطه جنسی، خدمت و جدایی در ازدواج مسیحی کوچک‌ترین اشاره‌ای نمی‌کند به اینکه ازدواج مسیحی می‌تواند چیزی جز شراکتی متقابل و پرمحبت میان افراد برابر باشد. در واقع این تنها فصلی در کتاب مقدس است که صریحاً به مسئله اقتدار در ازدواج می‌پردازد. و این اقتدار، به هر حال، هم از آن زن است و هم از آن مرد.

می‌خواهم چند نقل‌قول⁵² را برگزینم که بر محبت متقابل و اقتدار دوسویه تأکید می‌کنند که خدا برای ازدواج‌های ما در نظر گرفته است:

[هر] مردی [باید] همسر خود را داشته باشد و هر زنی شوهر خود را. (آیه 2).

مرد محبتی را که به همسرش مدیون است به او بدهد، و همچنین زن به شوهرش. (آیه 3).

زن بر بدن خود اختیار ندارد، بلکه شوهرش؛ و همچنین مرد نیز بر بدن خود اختیار ندارد، بلکه همسرش. (آیه 4).

از یکدیگر دوری مکنید، مگر به توافق و برای مدتی (آیه 5).

زن نباید از شوهرش جدا شود. ... و مرد نباید همسرش را طلاق دهد (آیه‌های 10-11).

اگر برادری همسری بی‌ایمان دارد و آن زن راضی است با او زندگی کند، نباید او را رها کند؛ و زنی که شوهری بی‌ایمان دارد که راضی است با او زندگی کند، نباید او را ترک کند (آیه‌های 12-13).

[زیرا] شوهر بی‌ایمان به وسیله همسرش تقدیس شده است، و زن بی‌ایمان به وسیله شوهرش تقدیس شده است (آیه 14).

اما اگر آن بی‌ایمان بخواهد جدا شود، بگذار جدا شود! برادر یا خواهر در چنین مواردی پایبند نیست (آیه 15). زیرا ای زن، تو چه می‌دانی که شاید شوهرت را نجات دهی؟ یا ای مرد، تو چه می‌دانی که شاید همسرت را نجات دهی؟ (آیه 16).

اما اگر تو [ای مرد] نیز ازدواج کنی، گناه نکرده‌ای؛ و اگر دوشیزه ازدواج کند، گناه نکرده است (آیه 28).

مرد مجرد در اندیشه امور خداوند است ... زن مجرد در اندیشه امور خداوند است (آیه‌های 32 و 34b).

[اما] مرد متأهل در اندیشه امور دنیا است ... اما زن متأهل در اندیشه امور دنیا است (آیه‌های 33-34a).

در اول قرن‌تین 7 درباره نقشه خدا برای ازدواج چه می‌آموزیم؟ ریچارد هیز (Richard Hays) می‌گوید: «پاسخ‌های پولس ... باید بر خوانندگان قرن نخست بسیار غیرعادی اثر گذاشته باشد. زن و شوهر نه در رابطه‌ای سلسله‌مراتبی با یکدیگر قرار دارند، و نه واحدهایی خودمختارند که هر کدام هر کاری بخواهد بکند. بلکه ازدواج رابطه تسلیم متقابل است که در آن هر یک از دو طرف از آن دیگری است.»⁵³

وقتی نخستین بار مردم را درباره اینکه چگونه همسری برگزینند مشاوره می‌دادم، توصیه می‌کردم که تصمیم را به خدا واگذارند. سپس روزی که اول قرن‌تین 7 را خواندم، برایم روشن شد که همین حالا تنها تعلیم روشن عهد جدید را در این باره خوانده‌ام: «او آزاد است با هر که بخواهد ازدواج کند؛ فقط در خداوند!» (آیه 39). درسی که از آن می‌گیریم؟ ما باید انتخاب کنیم، آن هم با سنجیدگی. حال، وقتی اکنون اول قرن‌تین 7 را دوباره خواندم، تجربه «آهان!» مشابهی داشتم: تنها آیه در سراسر عهد جدید که از این سخن می‌گوید که زوجها چگونه باید تصمیم‌های مهم بگیرند، مثلاً اینکه کی رابطه جنسی داشته باشند یا با هم خدا را بجویند، این است: «از یکدیگر دوری مکنید، مگر به توافق» (آیه 5). درسی که از آن می‌گیریم؟ اگر زوجی مراقب باشند که به عنوان شریکانی برابر با هم تصمیم بگیرند، شوهر لازم نیست فرمان بدهد یا تصمیم‌های نهایی بگیرد.

نتیجه: اول قرن‌تین 7 تنها فصلی است که صریحاً از اقتدار مرد بر همسرش سخن می‌گوید، اما از اقتدار زن بر شوهرش نیز سخن می‌گوید. این فصل در ازدواج‌ها برابری دو جنس و نیز تسلیم متقابل و توافق را به عنوان پایه تصمیم‌گیری پیش می‌برد.

با توجه به یگانگی کتاب مقدس، که روح‌القدس آن را پشتوانه داده است، اول قرن‌تین 7 می‌تواند و باید تفسیر ما از افسسیان 5 را تعیین کند. از این رو عجیب است که بیشتر نویسندگان سرشناس مکمل‌گرا یا

فقط به اختصار به اول قرن‌تین 7 اشاره می‌کنند و تضاد واقعی آن با تفسیرشان را نادیده می‌گیرند⁵⁴، یا، که بیشتر پیش می‌آید، این متن را به سادگی نادیده می‌گیرند.⁵⁵

پس کدام دیدگاه معتبر است؟

در پایان این فصل درباره تفسیر افسسیان 5، می‌خواهم به این پرسش پردازم که کدام یک از چهار دیدگاه باید در ازدواج‌ها و کلیساهای ما برتری داشته باشد.

پیشنهاد من این است که دیدگاه 1 (شوهر به عنوان تصمیم‌گیرنده) را رد کنیم و آن را همان بنامیم که هست: الهیاتی سرکوبگر.

دیدگاه 2 (شوهر به عنوان صاحب رأی نهایی) سال‌ها در ازدواج جولی (Julie) و من همچون ایستگاهی میانی به کار آمده است، و از این بابت سپاسگزارم. اما بررسی مشکلات مربوط به آن، برتری تفسیری دیدگاه‌های 3 و 4 و خواندنی جامع‌تر از کتاب مقدس درباره ازدواج، بدان معناست که احتمالاً باید این دیدگاه را نیز کنار بگذاریم.

پس کدام یک از دو دیدگاه باقی‌مانده را برمی‌گزینیم؟

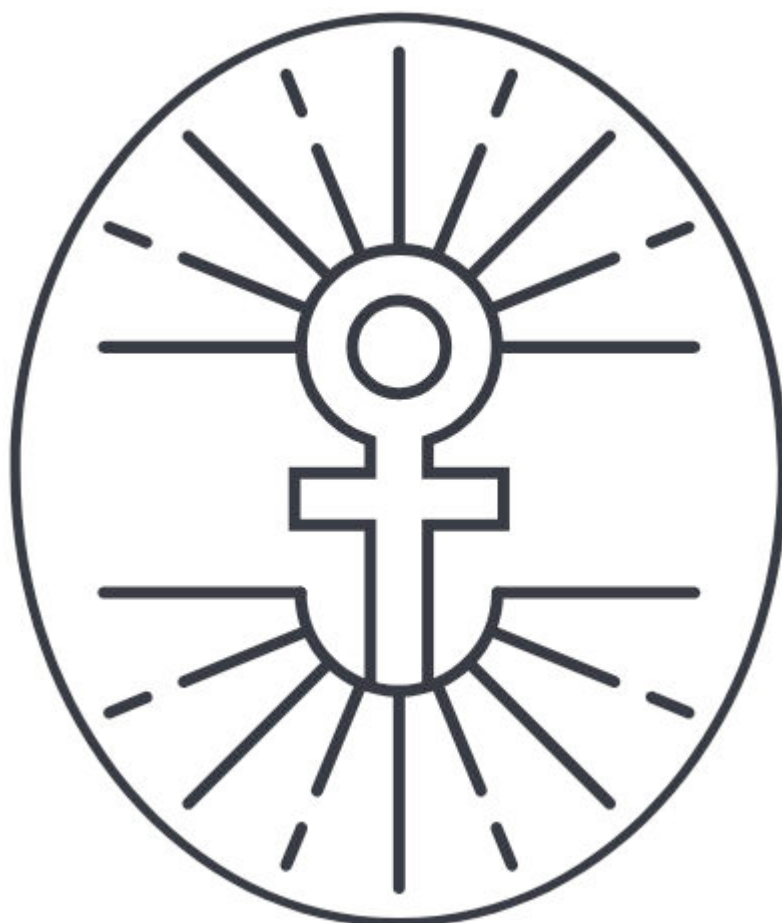
شاید اصلاً لازم نباشد انتخاب کنیم.

دیدگاه 3 (شوهر به عنوان خادم شریک برابرش) از ازدواجی بر پایه متقابل بودن دفاع می‌کند، در حالی که دیدگاه 4 (شوهر به عنوان *paterfamilias* رهایی‌یافته) هیچ اعتراضی به چنین ازدواجی ندارد، بلکه رهنمودهایی برای ازدواج‌ها و کلیساهای فرهنگ‌هایی ارائه می‌دهد که همچنان به شدت پدرسالارند.

به عبارت دیگر: دیدگاه 4 شاید بهتر از همه به ما کمک کند که این متن را چنان *بفهمیم* که خوانندگان نخستین احتمالاً آن را می‌فهمیدند. اما دیدگاه 3، به‌ویژه برای آن دسته از ما که در فرهنگ‌های برابری‌گراتر زندگی می‌کنیم، شیوه درست به کار بستن افسسیان 5 است.

بنابراین پند حکیمانه خدا برای یک زوج این است که پیوستگی «یک‌تن» خود را بشناسند، چنان‌که در رابطه عاشقانه در باغ عدن بیان شده است. افزون بر این، باید این یگانگی را با سرسپاری و آمادگی کامل و متقابل برای خدمت، و در تصمیم‌ها با سنجش و رضایت دوسویه، استوارتر سازند. در این راه دو مقایسه می‌تواند به ما الهام دهد: محبت فداکارانه مسیح به کلیسایش و مراقبت هر کس از بدن خود.

با تردیدهای باقی‌مانده درباره قصد خدا برای برابری واقعی دو جنس چه کنیم؟ در ادامه، شاید مهم‌ترین دلیل برای کنار گذاشتن طرز فکرهای پدرسالارانه در ازدواج (و نیز در کلیسا و جامعه) بررسی می‌شود.



خدایی که خود را تطبیق می‌دهد

«آیا [ما شوهران] خواهیم کوشید اقتداری را بر همسرانمان حفظ کنیم که روزگاری فرهنگ پیرامونمان به ما داده بود، اما امروز بیشتر آن را دیگر نداریم؟ یا با رغبت از قدرت و از ادعای آن چشم خواهیم پوشید، با همسرانمان همچون افرادی هم‌پایه رفتار خواهیم کرد و در عوض، رابطه زناشویی صمیمانه‌تری درو خواهیم کرد؟»

پیتر دیویدز (Peter Davids)⁵⁶

بنیاد گیتس (Gates Foundation) اخیراً هزینه یک پژوهش بین‌المللی گسترده را تأمین کرد که نشان داد زنان در رسانه‌ها به شدت کمتر از سهم واقعی‌شان حضور دارند. «برای مثال، در سال 2019 در بریتانیا تنها در 29 درصد از اخبار آنلاینی که بررسی شد، از زنان نقل قول شده بود. در هند این رقم حتی تنها 14 درصد بود.»⁵⁷ با وجود همه پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی که در بهبود جایگاه زن در جامعه به دست آمده است، ما هنوز بسیار کمتر از مردان آماده‌ایم که زنان را «ببینیم» و «بشنویم».

پس در هزاره‌های پیشین، که پدرسالاری بی‌رقیب بود، شرایط اجتماعی تا چه اندازه بیشتر مانع از آن می‌شد که زنان به مناصب عمومی برسند؟ باستان‌شناس، ایان موریس (Ian Morris)، توضیح می‌دهد که چرا نشانه‌های اندکی وجود دارد که زنان اصلاً در آتن باستان وجود داشته‌اند: «زنان و بردگان نامرئی می‌مانند»، به سبب «فرهنگ همه‌جاگیر شهروندی مردانه» که در آن مردان «نه‌تنها زنان را سرکوب می‌کردند، بلکه

فضاهایی را هم که زنان در آن زندگی می‌کردند، در اختیار داشتند؛ و به این ترتیب زنان در فرهنگ آن روزگار عملاً نامرئی بودند، همان‌گونه که در یافته‌های باستان‌شناختی امروز نیز چنین‌اند.⁵⁸

در جهان گسترده‌تر یونانی-رومی، که کلیسای نوپا در آن گسترش یافت، وضع برای زنان چندان بهتر نبود. جز چند استثنای نادر،⁵⁹ زنان آبرومند در پی نقش‌های رهبری عمومی نبودند. آنان افتخار خود را در کار خانه و تربیت فرزندان می‌یافتند. در نمایش‌نامه‌های یونانی، رایج‌ترین شخصیت‌های زن کنیزان و روسپیان بودند، زیرا این نمایش‌ها «داستان‌هایی از زندگی» را روایت می‌کردند. از زنان محترم شهر و از دختران جوان مجرد انتظار می‌رفت که در خانه بمانند و در انتظار عمومی ظاهر نشوند. بنابراین جای شگفتی نیست که تنها شمار اندکی از زنان «نقش رهبری» بر عهده داشتند. سرانجام، هر کس باید آموزشی دیده باشد و به عرصه عمومی پا بگذارد تا بتواند در زندگی عمومی نقشی ایفا کند و ثابت کند که توانایی رهبری دارد. از آنجا که زنان پنهان زندگی می‌کردند، تنها اندکی از زنانی که عطای خدادادِ تعلیم و رهبری را داشتند، هرگز فرصت یافتند که این عطایا شناخته شود، پرورش یابد و در عرصه عمومی به کار رود.⁶⁰

چرا از همسران رهبران مرد در عهد جدید این‌قدر به‌ندرت یاد شده است؟ تأکید امروزی بر برابری، همکاری و جایگاه مشترک زوج‌های مسیحی در روزگار آغازین کلیسای مسیحی تقریباً وجود نداشت؛ روزگاری که - حتی در کلیسا - وظایف خانه‌داری و تربیت فرزندان به همسران سپرده می‌شد.

به همین ترتیب می‌توانیم بررسی کنیم که چرا در کتاب مقدس در مقایسه با مردان این‌قدر شخصیت‌های زن اندکی وجود دارد. برخی منتقدان که الهام الهی کتاب مقدس را انکار می‌کنند، امروز استدلال می‌کنند که این نشان می‌دهد این کتاب صرفاً محصول یک فرهنگ پدرسالار است. برخی مکمل‌گرایان می‌گویند که این شیوه خداست برای برجسته کردن نقش‌های یگانه و ممتازی که تنها مردان باید در پادشاهی خدا ایفا کنند. اما راه بهتری برای فهم هم اقتدار الهی کتاب مقدس و هم موقعیت‌های تاریخی فراوانی که به آن‌ها می‌پردازد، این است که بگوییم خدا مکاشفه خود را با انسان‌ها در موقعیت‌های معین تطبیق داده است، بی‌آنکه این موقعیت‌ها را خودبه‌خود آرمانی جلوه دهد. اگر این اصل تعیین‌کننده تفسیر را نادیده بگیریم، بی‌تأمل از این مشاهده که زنان در دوران کتاب مقدس به شکل‌های گوناگون زیر سلطه مردان بودند، چنین نتیجه می‌گیریم که زنان، به‌عنوان بخشی از نقشه جهانی خدا، باید در همه مکان‌ها و همه زمان‌ها تسلیم مردان باشند.

تطبیق خدا، به درستی فهمیده شده

در پایان تاریخ، خدا سرانجام بر جامعه‌ای آرمانی فرمان خواهد راند. اما از زمان سقوط انسان، او برگزیده است که در درون جامعه از هم گسیخته کار نجات‌بخش خود را انجام دهد، به جای آنکه آن را، مانند روزگاری با طوفان، صرفاً دآوری کند. فعلاً نجات خدا به گونه‌ای فرو می‌بارد که «آب زنده روح‌القدس بر چشم‌انداز اجتماعی [موجود] جاری می‌شود و همچون رودی پیچ‌درپیچ خود را با پستی‌وبلندی‌هایی که با آن روبه‌رو می‌شود، تطبیق می‌دهد. اما در همین حال، مانند جریان بی‌وقفه آب، چشم‌انداز را از نو شکل می‌دهد و سرانجام راه‌های کج را راست می‌سازد.»⁶¹

آن چند متن کتاب مقدس که در آن‌ها نویسندگان عهد جدید ظاهراً با پدرسالاری فرهنگ آن روزگار موافقت می‌کنند، در واقع نمونه‌هایی از تطبیق خدا هستند. او با آنچه در دست دارد کار می‌کند، و رسولان از نمونه او پیروی می‌کنند - آنان بذر پادشاهی خدا را در خاکی می‌کارند که هنوز پر از سنگ و علف هرز است. اکنون ما در هم‌پوشانی دو عصر زندگی می‌کنیم. پادشاهی خدا اینجاست، در میان جهانی سقوط‌کرده که

نظام‌های اجتماعی سقوط کرده در سراسر آن نفوذ کرده‌اند. روزی پادشاهی این نظام‌ها را به کلی کنار خواهد زد، اما فعلاً در آن‌ها ریشه می‌دواند و چیزی تازه از آن‌ها برمی‌آورد.

جان مک‌آرتور (John MacArthur)، که مکمل‌گراست، استدلال می‌کند که چون تنها مردان کتب مقدس را نوشته‌اند، این دلیلی است بر اینکه خدا تنها مردان را برای تعلیم کلام خدا تعیین کرده است. او آشکارا الهی‌دانانی را نادیده می‌گیرد که نویسندگی رسالهٔ عبرانیان را از سوی پریسکیلا (با اکیلا در کنارش) محتمل می‌دانند. اما مهم‌تر از همه، او از این نکته غافل است که در دوران باستان تقریباً هیچ زنی آموزش نوشتن ندیده بود – این واقعیت که تنها مردان کتاب‌های کتاب مقدس را نوشته‌اند (یا دست‌کم عمدتاً مردان، اگر پریسکیلا قلم به دست گرفته باشد)، دلیلی است بر اینکه خدا با آنچه در دسترس است کار می‌کند، هرچند وعده می‌دهد که روزی **شالوم** را برقرار کند، که در آن همهٔ مردان و زنان بتوانند بخوانند و بنویسند.

بیشتر دربارهٔ تسلیم همسران

وضع اجتماعی زنان در دوران باستان بسیار بدتر از امروز بود (هرچند ما نیز هنوز راه درازی در پیش داریم): مردان بر زنان برتری داده می‌شدند، قدرت و مناصب عمومی را در دست داشتند؛ به آنچه مردان می‌گفتند و می‌کردند توجه می‌شد، و زنان به قلمرو کوچک خانگی محدود می‌شدند، چنان‌که مانند بردگان و کودکان نامرئی بودند.

هر زنی که مقاومت می‌کرد، باید بهایش را می‌پرداخت. برای نمونه، در استر 1 پادشاه خشایارشا (آخشیروش) برای نخبگان مملکت ضیافتی برپا می‌کند؛ هم‌زمان، همسرش وشتی دوستانش را به مهمانی‌ای ویژهٔ زنان دعوت می‌کند. در میانهٔ جشن، خشایارشا که «از شراب گرم شده» بود، به همسر زیبایش فرمان می‌دهد که مهمانی خود را ترک کند تا «زیبایی‌اش را به مردم و بزرگان نشان دهد، زیرا او خوش‌منظر بود». وقتی وشتی از آمدن سر باز می‌زند، پادشاه خشمگین، که با نافرمانی همسرش در برابر همگان سرافکنده شده بود، از حکیمان خود مشورت می‌خواهد. آنان تصمیم می‌گیرند که وشتی را از ملکه بودن برکنار کنند و او را از دیدن دوبارهٔ شوهرش برای همیشه منع کنند. دلیلش این است: می‌خواهند هر امکانی را از میان بردارند که زنان دیگر در سرزمین از نمونهٔ او پیروی کنند و به فرمان شوهرانشان گردن نهند. هدف این است که «همهٔ زنان، از کوچک تا بزرگ، شوهران خود را احترام کنند».

این داستان نشان می‌دهد که تقریباً در هر فرهنگ باستانی – در این مورد در پارس و نه در اسرائیل – فرض بر این بود که مردان در مناصب عمومی رهبری کنند و زنان زیردست شوهرانشان باشند. بنابراین خود کتاب مقدس نشان می‌دهد که **پدرسالاری محصول سقوط انسان است، نه آفرینش ویژهٔ خدای اسرائیل**.

رسولان، وقتی انجیل را موعظه می‌کردند و در سراسر امپراتوری روم کلیسا بنیان می‌نهادند، در جهانی مشابه و تحت سلطهٔ مردان به سر می‌بردند. افسسیان 5 را پیش‌تر بررسی کرده‌ایم، اما بیرون از این متن نیز اندرز رسولان به همسران مسیحی در کلیسای قرن اول یکصد است. پولس به کولسیان می‌نویسد: «ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید...»⁶² و به تیتوس: «... زنان جوان‌تر را تعلیم دهند ... که تسلیم شوهران خود باشند.»⁶³ پطرس نیز همین را می‌گوید: «ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید...»⁶⁴ برای هر کسی که کتاب مقدس را مرجع می‌داند، این در نگاه نخست کاملاً روشن به نظر می‌رسد. شاید گمان کنیم که آرمان خدا برای همهٔ ازدواج‌ها این است که زن تسلیم مرد باشد، اما در ادامهٔ این فصل این نتیجه‌گیری را رد خواهیم کرد، با نشان دادن اینکه این فرض نادرست بر خوانشی سطحی و نادرست از این متن‌ها استوار است.

سخنان پولس در رساله کولسیان را چگونه بفهمیم: «ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، چنان که در خداوند شایسته است. ای شوهران، زنان خود را محبت نمایید و با ایشان تلخی مکنید.»؟ من مدعی‌ام که بر پایه تفسیرمان از این آیات به نتیجه‌ای جز آنچه در افسسیان 5 رسیدیم، نمی‌رسیم. پژوهشگران هم‌داستان‌اند که رساله کولسیان و رساله افسسیان در یک زمان نوشته شده‌اند. این را می‌توان در نوعی شیوه «برش و چسباندن» در عبارات مهمی نیز دید که در هر دو رساله آمده‌اند. آیات پیشین در هر دو متن تقریباً یکسان‌اند. آن‌ها واژه‌های زیر را به همان ترتیب به کار می‌برند: «یکدیگر را»، «مزامیر»، «تسبیحات»، «سرودهای روحانی»، «در دل خود»، «همیشه خدای پدر را شکر کنید»، «به نام»، «خداوند»، «عیسی»، «مسیح». تفاوت در این است که بخش کولسیان، که تنها دو آیه است، روایتی کوتاه‌شده از بخش سیزده‌آیه‌ای رساله افسسیان است. افسسیان 5 عبارات فشرده رساله کولسیان را بسط می‌دهد و بدین‌سان معنای آن‌ها را روشن می‌کند.

و دو متن دیگر، تیتوس 2:3-5 و اول پطرس 3:1، چه؟ دلایل خوبی برای تردید در این هست که پولس و پطرس در این متن‌ها حکمی کلی بر همه زنان در سراسر تاریخ بشر نهاده باشند که تسلیم شوهرانشان باشند.⁶⁵ این اندرزی شبانی است به مردمان حوزه مدیترانه در قرن اول، که از قواعد خانگی ارسطو پیروی می‌کردند، و از این رو انگیزه‌اش نظم آفرینش نیست، بلکه دغدغه‌ای قابل فهم برای حفظ آبرو و نیک‌نامی است. بگذارید این را توضیح دهم.

قواعد خانگی

اگر آیات «ای زنان، تسلیم باشید» را از بافتشان جدا کنیم، در خطر آنیم که آن‌ها را به عنوان متن‌های اثباتی به کار ببریم. بیایید بافت ادبی را بررسی کنیم، یعنی بخش‌های بزرگ‌تری که این آیات و آیات مشابه دیگر را در آن‌ها می‌یابیم:

افسسیان	همسران - شوهران / زنان - مردان	فرزندان - والدین	بردگان - اربابان
5:21-33	6:1-4	6:5-9	افسسیان
3:18-19	3:20-21	3:22-4:1	کولسیان
3:1-7	ذکر نشده	2:18-25	اول پطرس
2:1-8	ذکر نشده	2:9-10	تیتوس
5:1-16	ذکر نشده	6:1-3	اول تیموتائوس

در تحلیل بافت ادبی چه چیزی توجه ما را جلب می‌کند؟ نخست اینکه: هر بار که از تسلیم همسر سخن به میان می‌آید، این بخشی از یک «قانون خانگی» است که در آن روابط درون خانواده، متشکل از شوهران، همسران، فرزندان و بردگان، تنظیم می‌شود. بنا بر تعالیم پیشین ارسطو، طبق حقوق روم خانواده‌ها می‌بایست زیر فرمان مردی سالمند سامان یابند. اگر مرد بالغی در کار نبود، مسن‌ترین زن این نقش را بر عهده می‌گرفت. قانون خانگی باستان از سلسله‌مراتبی پیروی می‌کرد که به ترتیب نزولی تعیین شده بود: سرپرست خانواده، سپس همسر، سپس فرزندان و بردگان. به سخن دیگر: پولس و پطرس حکمتی مستقل از بافت اعلام نمی‌کنند که برای همه زوج‌ها تا پایان تاریخ مسیحیت معتبر باشد. آنان بافتی کاملاً مشخص را خطاب می‌کنند - به کار بستن انجیل در یک خانواده معمولی دوران باستان که بر طبق ضوابط جامعه رومی سامان یافته بود.

دوم اینکه در هیچیک از این متن‌ها به شوهر فرمان داده نمی‌شود که رهبری کند. تنها از زن خواسته می‌شود که تسلیم باشد. رسولان فرض را بر این گذاشتند که رهبری مردانه از پیش برقرار بود. آنچه آنان با فرمان‌هایشان می‌خواستند به دست آورند، این بود که رهبری مرد را ملایم کنند و جایگاه فروتر زن را ارتقا دهند. پطرس و پولس به زنان تعلیم می‌دهند که تسلیم را همچون امری داوطلبانه بپذیرند که انجیل به آن نیرو می‌بخشد، به جای آنکه رهبری مرد را صرفاً تحمل کنند.

سوم: در همه این متن‌ها – و این برای استدلال این فصل اهمیت بسیار دارد – **تسلیمی که از زن در برابر شوهرش خواسته می‌شود، به موازات تسلیمی قرار داده می‌شود که از بردگان در برابر اربابشان خواسته می‌شود.** در دو جا این توازی به اطاعت فرزندان از والدینشان نیز گسترش می‌یابد، اما توازی با رابطه ارباب و برده هر بار برقرار می‌شود.

به زودی دوباره به توازی میان بردگی و پدرسالاری بازخواهم گشت، اما نخست می‌خواهم یادآوری کنم که پولس و پطرس نه بردگی را آرمان می‌دانند و نه تسلیم زن در ازدواج را – بلکه، همان‌گونه که همه رهبران روحانی خوب باید چنین کنند، به کلیساهایی که با آن‌ها کار می‌کنند کمک می‌کنند تا از موقعیت‌هایی که **گاه هر چیزی هستند جز آرمانی، بهترین بهره را ببرند.** خدا در پیدایش 16 کاری مشابه می‌کند، آنگاه که کنیزی به نام هاجر از نزد بانویش سارا، که با او بدرقتاری می‌کرد، می‌گریزد. خدا پس از آنکه هاجر را نجات می‌دهد و نیرو می‌بخشد، می‌گوید: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.»⁶⁶ کدامیک از ما از این نتیجه می‌گیرد که دستور خدا به او بیانگر والاترین و بهترین مقصود خدا برای او بود؟ نه، اندرز پدران او به هاجر کمک می‌کند که از موقعیتی که هر چیزی هست جز آرمانی، بهترین بهره را ببرد. پیداست که برای او و فرزندش بهتر است که زیر فرمان سارا برود تا آنکه به بیابان بگریزد.

امروز نیز گاه بهتر است از موقعیتی غیرآرمانی که در آن قرار داریم، بهترین بهره را ببریم. برای نمونه، پدر من که تازه ازدواج کرده بود، برای دو سال خدمت سربازی به ارتش آفریقای جنوبی فراخوانده شد. با نوزادی و همسری جوان در خانه، می‌دانست که این وضعیت هر چیزی هست جز آرمانی، اما چاره‌ای نداشت. تنها می‌توانست از وضعیتی بد بهترین بهره را ببرد. راه دیگر زندان بود. گاه کشیشی به اعضای کلیسایش توصیه می‌کند که در انتخاباتی دموکراتیک شرکت کنند، هرچند دموکراسی در کتاب مقدس نیامده است و از این رو لزوماً آرمان جاودانه خدا برای جامعه انسانی نیست. موعظه‌ای در مخالفت با آن واکنش‌های منفی بی‌جهت برمی‌انگیخت. همین در مورد نظم خانگی ارسطو در قرن اول نیز صادق است.⁶⁷

دغدغه نیک‌نامی

جدا از اینکه پطرس و پولس به زنان و بندگان کمک می‌کنند تا از موقعیتی غیرآرمانی بهترین بهره را ببرند – چرا به آنان اندرز می‌دهند که داوطلبانه تسلیم شوهران یا اربابان خود باشند، و به اینان نیز به نوبه خود دستور داده می‌شود که با همسران یا بندگانشان مهربان و محترمانه رفتار کنند؟ در بیشتر متن‌ها پاسخی قانع‌کننده می‌پاییم: پولس و پطرس در اندیشه حفظ اعتبار و جاذبه بشارتی کلیساهای نوپا در چشم جهانی ناظرند که در آن، به هر حال، اطاعت زنان و بندگان از *paterfamilias* (سرپرست خانواده) قانون روم است. در اینجا شواهدی برای این در خود متن‌ها می‌آید:

- پطرس اندکی پیش از آنکه بندگان و همسران را خطاب کند، به تسلیم در برابر امپراتور اندرز می‌دهد و می‌افزاید: «زیرا خواست خدا این است که با نیکوکاری خود، سخنان جاهلانه مردمان نادان را خاموش

- پطرس به زنان می‌گوید: «تسلیم شوهران خود باشید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدون کلام دریابد.»⁶⁹
- پولس به زنان کرت می‌گوید: «تسلیم شوهران خود باشید، مبدا کلام خدا متهم شود.»⁷⁰
- پولس به بردگان کرت می‌گوید: «تسلیم اربابان خود باشید تا در هر چیز تعلیم خدا، نجات‌دهنده ما، را زینت دهید.»⁷¹
- پولس به بردگان افسس می‌گوید: «همه کسانی که زیر یوغ بردگی‌اند، باید اربابان خود را از هر جهت سزاوار احترام بدانند، تا نام خدا و تعلیم ما بدنام نشود.»⁷²
- پولس درباره همه دستورهایی که از طریق تیموتائوس به کلیسای افسس می‌رساند، می‌نویسد: «این دستورها را به مردم بده تا بی‌ملامت باشند. ... به دشمن هیچ بهانه‌ای برای بدگویی ندهید.»⁷³

اینجا چه روی می‌دهد؟ به‌ویژه رساله اول پطرس، اما همچنین رساله تیتوس و رساله اول تیموتائوس، نامه‌هایی هستند به کلیساهای کوچک و اغلب جفا دیده که با رنج دست‌وپنجه نرم می‌کنند. راهبرد شیطان این است که توجهی منفی را به سوی این کلیساهای بکشانند. رساله افسسیان سندی «درونی» است که تنها مسیحیان را خطاب می‌کند، بی‌آنکه ملاحظه بیرونیان در کار باشد (از این رو سخنی از مشکلات نیک‌نامی در آن نیست). اما در این سه رساله انگیزه پرداختن به مشکلی است که به موقعیتی خاص مربوط است، یعنی اینکه کلیسا در چشم بیرونیان چگونه جلوه می‌کند. سینتیا وست‌فال (Cynthia Westfall) در این باره می‌گوید:

فرهنگی بود که دغدغه آبرو داشت و در آن نقش‌های جنسیتی اهمیت بسزا داشتند. اگر زنی همچون «ارباب» شوهرش رفتار می‌کرد و بر او چیره می‌شد، این چالشی ویرانگر برای کل سلسله‌مراتب امپراتوری روم و نظام حامی‌پروری تلقی می‌شد. تخطی از چنین عرف‌هایی جدی گرفته می‌شد و می‌توانست آبروی کلیساهای را بر باد دهد. رفتار زنان فرصتی مغتنم برای حملات جدلی به کلیسای نخستین و دیگر گروه‌های دینی فراهم می‌کرد.⁷⁴

در جهانی که بردگان و همسران به حکم قانون موظف بودند تسلیم *paterfamilias* باشند، این همسران و بردگان فراخوانده شدند که از حد معمول فراتر روند و زندگی خود را داوطلبانه تسلیم شوهران یا اربابانشان کنند. خوشبختانه رسولان به *paterfamilias*، اگر مسیحی بود، دستورهای متناظری داده بودند که چگونه صادقانه از اعضای خانواده‌اش مراقبت کنند.

خلاصه کلام: وقتی پطرس و پولس به زنان گفتند که تسلیم شوهران خود باشند، با این کار سلسله‌مراتب جنسیتی را در همه ازدواج‌ها همچون نوعی آرمان مسیحی تثبیت نکردند. بلکه خود را با موقعیتی غیرآرامی تطبیق دادند. پطرس در نخستین سطر رساله‌اش ایمان‌دارانی را خطاب نمی‌کند که در جامعه‌ای آینده و کامل زندگی می‌کنند، بلکه «غریبانی که در همه ایالات پراکنده‌اند» – ما بیگانگانی هستیم که نهایت تلاش خود را می‌کنیم تا خود را تطبیق دهیم، حتی اگر شهروندی حقیقی‌مان را در پادشاهی خدا زندگی می‌کنیم. اگر هنجارهای خانگی باستان را در نظر بگیریم، این متن‌ها را باید چنین فهمید که کلیسا تشویق می‌شود از هنجارهای فرهنگی فراتر رود، بی‌آنکه آشکارا بر ضد آن‌ها بشورد. پطرس و پولس ناگزیر بودند در چارچوب نظم‌هایی ناقص عمل کنند، زیرا مأموران رومی در پی هر بهانه‌ای بودند تا مسیحیان را به زندان بیندازند. هر چالشی برای این کلیساهای کوچک تحقیقات و جفا در پی می‌داشت. درخور توجه است که پس از نگارش

رساله اول پطرس، رساله تیتوس و رساله اول تیموتائوس، تنها چند سال گذشت تا نویسندگانشان، پطرس و پولس، به اتهام برهم زدن نظم روم اعدام شدند.

«ای بردگان، تسلیم شوید ... همچنین ای زنان، تسلیم شوید»

از تیتوس خواسته می‌شود که به زنان تعلیم دهد تسلیم شوهرانشان باشند (2:3-5)، و اندکی بعد به او گفته می‌شود که بردگان نیز باید تسلیم اربابانشان باشند (2:9).

پطرس ترتیب پولس را وارونه می‌کند: نخست درباره روابط میان بردگان و اربابان سخن می‌گوید و سپس درباره روابط میان همسران و شوهران. در اول پطرس 2:18 از بردگان خواسته می‌شود که با کمال احترام تسلیم اربابانشان باشند - و نه تنها اربابان نیکو و مهربان، بلکه اربابان بی‌انصاف نیز؛ سپس در 3:1 می‌خوانیم که زنان باید به همین‌سان تسلیم شوهرانشان باشند. پطرس با واژه‌گزینی‌اش پیوند میان این دستورها را پررنگ‌تر می‌کند: «ای بردگان ... تسلیم شوید ... ای زنان، به همین‌سان، تسلیم شوید ...!»

اکنون به استدلال اصلی این فصل می‌رسیم: دستور تسلیم بودن همسران را مکمل‌گرایان بی‌زمان و همگانی تفسیر می‌کنند. اما دستور موازی، یعنی تسلیم بودن بردگان را، ما انسان‌های امروزی که بردگی را پشت سر گذاشته‌ایم، وابسته به موقعیت می‌فهمیم.

از آنجا که تاریخ تکرار می‌شود اگر کسی از آن درس نگیرد، این بینش را کمی بیشتر شرح می‌دهم.

مقاومت مسیحیان در برابر لغو بردگی

مسیحیان هوادار لغای بردگی، که آگاهی از عدالت خدا آنان را به حرکت درمی‌آورد، نخست در سال 1833 بردگی را به‌عنوان یک نهاد در بریتانیا برانداختند، سپس آزادی بردگان به مرور زمان به کشورهای دیگر نیز گسترش یافت. کسانی چون ویلیام ویلبرفورس (William Wilberforce)، جان وسلی (John Wesley)، جان نیوتن (John Newton)، چارلز فینی (Charles Finney)، خواهران گریمکی (Grimké)، هریت استو (Harriet Stowe)، اولائودا اکوئیانو (Olaudah Equiano) و فردریک داگلاس (Frederick Douglass) سرانجام نهاد بردگی را به پایانی پیروزمندانه و پایدار رساندند. همه مسیحیان امروز با رغبت از این قهرمانان دگرگونی اجتماعی سخن می‌گویند.

آنچه کمتر شناخته شده است - و شاید عمداً فراموشش می‌کنیم، زیرا برای مسیحیان امروز مایه شرمساری است - این است که در ایالات متحده بزرگ‌ترین مخالفان لغو بردگی مسیحیان جنوب آن کشور بودند. در واقع، امروزه بزرگ‌ترین فرقه ایالات متحده، یعنی باپتیست‌های جنوبی، در سال 1845 درست بر سر همین مسئله از باپتیست‌های شمالی جدا شد.

تا قرن هجدهم بیشتر مسیحیان بر این باور بودند که بردگی کتاب مقدسی است؛ و منظورشان این بود که **مورد تأیید خدا** است. الهی‌دانان وفادار به کتاب مقدس در آمریکا، چون رابرت دابنی (Robert Dabney) و جی. ایچ. تورنول (J. H. Thornwell)، استدلال‌های کتاب مقدسی قانع‌کننده‌ای برای حفظ بردگی پروراندند. چارلز هاج (Charles Hodge)، بزرگ‌ترین الهی‌دان اصلاح‌شده روزگار خود، مقاله‌ای با عنوان **The Bible Argument on Slavery** [استدلال کتاب مقدس درباره بردگی] نوشت که در آن چنین استدلال می‌کرد:⁷⁵

- **خدا بردگی را برقرار کرد.** با محکوم کردن حام، پسر نوح، به بردگی،⁷⁶ خدا خود بردگی را برقرار کرد.
- **خدا بردگی را روا دانست.** حتی ابراهیم، داود و ایوب برده داشتند.

- شریعت موسی از بردگی پشتیبانی می‌کرد. برای نمونه، در فرمان چهارم و دهم ده فرمان فرض بر این است که قوم خدا برده دارند. افزون بر این، شریعت موسی اجازه می‌داد یهودیان تهی‌دست و اسیران جنگی به بردگی گرفته شوند.⁷⁷
- عیسی هرگز بر ضد بردگی سخن نگفت. آنچه را محکوم نکرد، لابد تأیید کرده است.
- رسولان به بردگان فرمان دادند که تسلیم اربابانشان باشند. آنان بردگی را سامان دادند، بی‌آنکه محکومش کنند.
- رسولان از بردگی برای نشان دادن جنبه‌ای مثبت از انجیل بهره گرفتند – ما «بردگان مسیح» باید از خداوندی که از آن اوییم، کاملاً اطاعت کنیم.

شمار اندکی از الهی‌دانان کوشیدند نظر این اکثریت الهی‌دانان را تغییر دهند، اما ناکام ماندند. برای نمونه، جاناتان بلانچارد (Jonathan Blanchard)، هوادار الغای بردگی، در مناظره‌ای چهارروزه در سال 1845 «اصول کلی کتاب مقدس» و «تمامی گستره کتب مقدس» را بررسی کرد. برای او آشکار بود که «اصول کتاب مقدس عدالت و درستکاری است». او بر این نظر بود که با نقل آیات کتاب مقدس تقریباً هر چیزی را می‌توان اثبات کرد و از این راه به نتایجی رسید که با حقایق برتر کتب مقدس در تضادند.

متأسفانه مسیحیان جنوب که به کتاب مقدس ایمان داشتند، چنان یقین داشتند که خدا بردگی را تأیید می‌کند که آماده بودند در جنگی داخلی، که بیش از نیم میلیون جان انسان را گرفت، دست به سلاح ببرند تا از حق خود برای حفظ بردگی دفاع کنند! جنگ داخلی هرچند به معنای پایان نژادپرستی در جنوب آمریکا نبود، اما مسیحیانی را که روزگاری برده داشتند چنان خوار کرد که سرانجام ناچار شدند اعتراف کنند که بردگی نادرست بود. دگرگونی فرهنگی بی‌وقفه – که حس عدالت به آن نیرو می‌داد – آنان را واداشت که دوباره به کتب مقدس روی آورند، و در آنجا آهسته اما پیوسته خطای کار خود را بازشناختند. امروز عملاً همه الهی‌دانان بر این باورند که کتاب مقدس، اگر درست فهمیده شود، با وجود استدلال‌های «کتاب مقدس» فراوان روزگاران گذشته، از بردگی پشتیبانی نمی‌کند و این عمل گناه‌آلود است.

مقایسه بردگی و پدرسالاری

اکنون توازی‌های میان بردگی و پدرسالاری را بررسی کنیم؛ پدرسالاری، یعنی این فرض که از دیرباز در تمدن رایج بوده است که مردان باید رهبری کنند. ببینیم اگر کتب مقدس را به شیوه مکمل‌گرایانه تفسیر کنیم، چه آسان می‌توان زنجیره‌ای مشابه از استدلال‌ها پروراند:⁷⁸

- خدا اقتدار مردانه را برقرار کرد. در باغ عدن، پیش از سقوط، خدا آدم را سرپرست حوا ساخت.
- خدا اقتدار مردانه را روا دانست. پاتریارخ‌ها (پدران قوم) – و نه مادران قوم – قوم خدا را رهبری کردند. پادشاهان، و نه ملکه‌ها، بر تاریخ اسرائیل چیره‌اند.
- شریعت موسی از اقتدار مردانه پشتیبانی می‌کرد. فرمان دهم می‌گوید که نباید به زن، الاغ یا دیگر دارایی‌های همسایه خود طمع ورزیم. و کاهنان باید مرد باشند، نه زن.
- عیسی هرگز بر ضد اقتدار شوهر سخن نگفت. آنچه را محکوم نکرد، لابد تأیید کرده است.
- رسولان به زنان فرمان دادند که تسلیم شوهرانشان باشند. آنان پدرسالاری را سامان دادند، بی‌آنکه محکومش کنند.

- رسولان از اقتدار شوهر برای نشان دادن جنبه‌ای مثبت از انجیل بهره گرفتند، که در آن شوهر می‌بایست نمایانگر مسیح خداوند باشد و همسر می‌بایست تسلیم شوهرش باشد، چنان‌که تسلیم خود مسیح.

آیا توازی‌های چشمگیر و هشداردهنده میان تلاش‌ها برای توجیه بردگی و پدرسالاری با کتاب مقدس را می‌بینید؟ حتی بزرگ‌ترین کلیسای جهان اکنون توازی میان متن‌های «ای زنان، تسلیم باشید» و «ای بردگان، تسلیم باشید» را باز می‌شناسد: در سال 1988 پاپ ژان پل دوم (Johannes Paul II) به روشنی این نظر را مطرح کرد که به کار بردن نوشته‌های پولس در افسسیان 6 برای توجیه بردگی، تفاوتی با به کار بردن افسسیان 5 برای توجیه تسلیم زن در ازدواج ندارد.⁷⁹

سیب و گلابی؟

الهی‌دانان مکمل‌گرا به این شباهت چگونه واکنش نشان می‌دهند؟ جورج نایت (George Knight) می‌گوید که متن‌های «ای زنان، تسلیم باشید» و «ای بردگان، تسلیم باشید» بسیار متفاوت‌اند – «سیب و گلابی». چرا؟ از مقاله‌ای⁸⁰ از یکی از الهی‌دانان برجسته مکمل‌گرا، سم استورمز (Sam Storms)، نقل خواهیم کرد که شش دلیل می‌آورد که چرا به نظر او می‌توانیم بردگی را محکوم کنیم و در همان حال از تسلیم زنان دفاع کنیم. سخنان او را بند به بند نقل می‌کنم، کلماتش را به خط کج و در گیومه می‌آورم و سپس به هر استدلال جداگانه پاسخ می‌دهم:

نخست: «کتاب مقدس به این شناخته شده است که روابط نامطلوب را سامان می‌دهد، بی‌آنکه آن‌ها را همچون آرمان‌هایی پایدار تأیید کند (نگاه کنید به متی 19:8؛ اول قرنتیان 6:1-8). پولس با دستورهایش برای رابطه میان بردگان و اربابان نمی‌گوید که بردگی نهادی نیکوست.»

پس استورمز به‌خوبی می‌فهمد که خدا آماده است خود را با ساختارهای اجتماعی تطبیق دهد. خوب است! اما این دقیقاً همان استدلالی است که باید برای تسلیم همسر در برابر *paterfamilias* (سرپرست خانواده)، که فرهنگ در جهان یونانی-رومی مقرر کرده بود، به کار برد – کتاب مقدس آن را سامان می‌دهد، بی‌آنکه تأییدش کند.

دوم: «نهاد بردگی ریشه در آفرینش ندارد، بلکه انحرافی است که از سقوط برخاسته است. اما ازدواج و برتری مرد بخشی از نظم آفرینشی نخستین‌اند که پیش از سقوط وجود داشت.»

در اینجا استورمز پیدایش 2 و 3 را نادرست می‌فهمد و چیزی را به مقام آرمان برمی‌کشد که بنا بر پیدایش 3:16 پیامد مستقیم سقوط است، نه آفرینش.

سوم: «در چندین جا بذره‌های لغو بردگی کاشته شده است. نگاه کنید به فلیمون 16، افسسیان 6:9. اما هیچ چیز در عهد جدید نشان نمی‌دهد که همین برای رابطه میان شوهر و همسر در نظر گرفته شده بود.»

این درست نیست. غلاطیان 3:28، اول قرنتیان 7 و تفسیر درست افسسیان 5، به‌ویژه تعلیم آن درباره تسلیم متقابل، به‌راستی «بذره‌های انحلال» سلطه مردانه در ازدواج‌اند.

چهارم: «اگر استدلال بردگی برای بی‌اعتبار شمردن تسلیم زن در برابر شوهرش به کار رود، آیا تسلیم کودک در برابر والدینش را نیز بی‌اعتبار نمی‌کند؟ توجه کنید که پولس در افسسیان 5-6 چگونه به روابط میان شوهر و همسر، والدین و فرزندان، و بردگان و اربابان می‌پردازد.»

استورمز واژه نادرستی به کار می‌برد: فرزندان باید «اطاعت کنند»، در حالی که همسران و بردگان باید «تسلیم باشند». این همسران و بردگان را به شیوه‌ای یگانه به هم پیوند می‌دهد. استورمز همچنین ظاهراً فرض می‌کند که والدین و فرزندان در آن فرهنگ آیات مربوط به والدین و فرزندان را درست همان‌گونه می‌خواندند که ما امروز در غرب می‌خوانیم. اما کدام‌یک از ما اصرار می‌ورزد که فرزندانمان تا سال‌ها پس از بزرگسالی از والدینشان اطاعت کنند؟ خواننده قرن اول افسسیان 6 را چنین می‌فهمید که پولس حتی به فرزندان بزرگسال فرمان می‌دهد از والدینشان اطاعت کنند و نه فقط آنان را احترام کنند.⁸¹

اما حتی اگر رابطه والدین و فرزند در آن زمان همان بود که امروز هست (که نبود)، سلسله‌مراتب مبتنی بر جنسیت در ازدواج با سلسله‌مراتب نسلی در رابطه والدین-فرزند بسیار متفاوت است. این واقعیت که کودکان خردسال ما درباره زندگی و حکمت زندگی اندکی می‌دانند، آنان را در جایگاهی قرار می‌دهد که در آن وابستگی و اطاعت برایشان بهترین است و از این رو حتی در فرهنگ‌های برابری‌گرا نیز رعایت می‌شود. همین درباره ازدواج میان دو بزرگسال تحصیل‌کرده صادق نیست. هدف پدر و مادری این است که فرزندانمان را از وابستگی و اطاعت فراتر ببریم تا سرانجام بتوانند سرپرست خانواده خود باشند و بدین‌سان هم‌پایه ما شوند (چنان‌که پولس در افسسیان 5:31 اشاره می‌کند). پس نادرست است که بکشیم رهبری والدین بر فرزند را برای سراسر زندگی او معتبر بدانیم. پس چرا باید این قدر مطمئن باشیم که درست است چنین کاری را با همسرمان بکنیم؟

پنجم: «در دستورهای پولس به بردگان هیچ فرمان اخلاقی همیشگی یا اصل اخلاقی مطلق درباره بردگی ذکر نمی‌شود.»

در اینجا استورمز بند نخست را تکرار می‌کند. اما به کلمات اول پطرس 2-3 بنگرید: «ای بردگان، تسلیم اربابان خود باشید ... همچنین ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید.» استورمز بر چه پایه‌ای مطمئن است که اولی فرمان اخلاقی پایدار نیست، در حالی که دومی هست؟ دیدگاه او ناسازگار است.

ششم: «پولس صریحاً امکان آزادی برده را در نظر می‌گیرد و از آن پشتیبانی می‌کند (اول قرنتیان 7:21). اما درباره همسران و تسلیمشان در برابر شوهرانشان چیزی همانند نمی‌گوید.»

این از آن روست که ازدواج، برخلاف بردگی، بنا بر نقشه خدا یگانگی «یک تن» است.⁸² آزادی از بردگی مطلوب بود، زیرا نجات نهاد کار را که خدا مقرر کرده است، نمایان می‌کند. به همین‌سان، آزادی از پدرسالاری نجات نهاد ازدواج است که خدا مقرر کرده است. هدف پولس از نگارش افسسیان 5 این است که، بی‌آنکه پیامی برای انقلاب بر ضد قواعد ارسطو بفرستد، در آن فرهنگ به ازدواجی هرچه برابرتر دست یابد. همه این‌ها بدین معناست که، برخلاف ادعای جورج نایت و سم استورمز، بردگی و پدرسالاری بسیار به هم شبیه‌اند – به هیچ روی مانند سیب و گلابی نیستند، بلکه میوه‌های گنبدیده یک درخت سقوط‌کرده‌اند. بردگی در اصل به اندیشه رهبری مرد بر همسرش بسیار شبیه است. چه در شکل نیک‌خواهانه و چه در شکل بی‌رحمانه، هر دو عمل حاصل جهانی سقوط‌کرده‌اند. معنا ندارد که از یک سو حتی بردگی «نیک‌خواهانه» را محکوم کنیم – چنان‌که همه مسیحیان امروز می‌کنند – و در همان حال سنگر پدرسالاری «نیک‌خواهانه» باشیم.

اگر یکی از اثرات درازمدت انجیل بر جامعه از میان بردن بردگی باشد، پس با یک تیر پدرسالاری را نیز می‌زند. از همین رو کلاریس مارتین (Clarice Martin) در مقاله‌ای درخور توجه درباره تفسیر کتاب مقدس در میان آفریقایی‌تبارهای آمریکایی پرسشی روشن‌گر طرح می‌کند: «واعظان و الهی‌دانان مرد سیاه‌پوست

چگونه می‌توانند وقتی دربارهٔ بردگان موعظه می‌کنند و می‌نویسند، هرمنوتیکی آزادانه به کار ببرند، اما وقتی پای زنان در میان است، هرمنوتیکی تحت‌اللفظی؟»⁸³

درس‌هایی از بی‌عدالتی گذشته

الهی‌دانان مکمل‌گرا با انکار شباهت‌های میان بردگی و پدرسالاری، خطای مسیحیان مخالف الغای بردگی در جنوب آمریکا را تکرار می‌کنند و کلیساهایی را که به تیزبینی الهیاتی آنان اعتماد دارند، بار دیگر در وضعی شرم‌آور برای کلیسای عیسی قرار می‌دهند و بدین‌سان بی‌ارزش شمردن برخی از اعضای خودشان را طولانی‌تر می‌کنند.

آنچه همهٔ این‌ها را غم‌انگیزتر می‌کند، این واقعیت است که بانفوذترین مدافعان سلطهٔ مردانه در سراسر جهان **پاپتیست‌های جنوبی** هستند، جماعتی ایمانی که از هر چهار کلیسای آمریکایی یکی به آن تعلق دارد. آنان همچنان اندیشه‌های خود را از طریق الهی‌دانان برجسته و رسانه‌هایشان در سراسر جهان می‌پراکنند. هشدار گئورگ هگل (Georg Hegel) گویی به حقیقت می‌پیوندد: «تنها چیزی که از تاریخ می‌آموزیم این است که هیچ چیز از تاریخ نمی‌آموزیم.»

پس کلیسای امروز دقیقاً چه باید از خطاهای مسیحیان مخالف الغای بردگی بیاموزد؟ نخست: ممکن است از راه آثار گستردهٔ «علمی» که متن‌هایی از سراسر کتاب مقدس را در بر دارند، به باوری رسید – چنان‌که در مورد فرقه‌هایی کامل و مکتب‌های الهیاتی کامل چنین است – و با این حال در خطا بود.

دوم: ممکن است فرهنگ در جهتی مثبت پیش برود که در واقع حاصل اصول مسیحی است که طی هزاره‌ها در آن فرهنگ ریشه دوانده‌اند. برای نمونه، «منشور کبیر بشریت» پولس در غلاطیان 3:28 نخستین بار در تاریخ است که کسی این‌چنین پرقوت اندیشهٔ برابری و پایان سلسله‌مراتب اجتماعی را بیان کرده است. به‌راستی ما چه اندازه از لغو بردگی و سلطهٔ مردانه در جامعه را مدیون این آیه‌ایم؟ کلیسا به جای آنکه با نفوذ انجیل در جامعه مقابله کند یا حتی به آن حمله کند، باید آن را از آن خود بداند و جشن بگیرد.

سوم: ممکن است کشفیات و پیشرفت‌ها در جامعه تفسیری دیرینه از کتب مقدس را زیر سؤال ببرند. وقتی بیشتر مردم باور داشتند که جهان مسطح است یا زمین مرکز کیهان است، کلیسا آیاتی از کتاب مقدس برای پشتیبانی از آن داشت. وقتی کشفیات علمی این را رد کرد، این به ما امکان داد کتاب مقدس را به شیوه‌ای تازه بخوانیم و ببینیم آنچه همیشه در آن نوشته بود. وقتی انقلاب صنعتی و نخستین موج‌های جنبش بعدی حقوق زنان غرب را فراگرفت، زنان برای نخستین بار فرصت یافتند هوش و توانایی‌ای را که با مردان قابل مقایسه بود، به اثبات برسانند. به جای آنکه این را تهدید ببینیم، این برای ما فرصتی است تا خود کتب مقدس را با این پرسش از نو بنگریم: در تمام این مدت چه چیزی را نادیده گرفته‌ایم؟

چهارم: باید از خطاهای رایج تفسیر پرهیز کرد. برای تفسیر بخش‌های جداگانهٔ کتاب مقدس باید کل کتاب مقدس را به کار گرفت. بسیار آسان می‌توان «متن‌های اثباتی» گرد آورد که خودشان نادرست تفسیر شده‌اند. نباید فراموش کنیم که کتاب‌های کتاب مقدس، هرچند **برای** ما نوشته شده‌اند، با این حال **خطاب به** ما نیستند. ما **باید** در بافت تاریخی‌ای که متن در آن نوشته شده است غور کنیم، **پیش از آنکه** پیام بی‌زمانی را استخراج کنیم که سپس بتوانیم بر زمانه و بافت خود به کار ببریم.

پنجم: نفع شخصی و **گروه‌اندیشی** می‌توانند سبب شوند که کتاب مقدس را بسیار جانب‌دارانه بخوانیم. (اطلاعات بیشتر در این باره را در پیوست 6 می‌یابید.) معمولاً انسان‌ها (از جمله مسیحیان) در برابر هر

چیزی که جایگاه یا امتیازاتشان را تهدید کند، مقاومت می‌کنند. آیا الهی‌دانانی که برده داشتند، می‌بایست در مناظره‌های الهیاتی قرن نوزدهم بلندترین صدا را داشته باشند؟ آیا کسانی که شغل و آبروی خود را به‌عنوان کشیش، رهبر یا استاد در کلیساها، خدمت‌ها و دانشکده‌های مکمل‌گرا از دست می‌دادند، امروز می‌توانند صداها را غالب در این مسئله باشند؟

ششم: برای تفسیر کتاب مقدس کل کلیسا لازم است. هرگز خردمندانه نیست بخش‌هایی از کلیسا را که امور را جز ما می‌بینند نادیده بگیریم یا خوار بشماریم. اینکه کسانی را که صادقانه کتب مقدس را دوست دارند «تسلیم فرهنگ» یا «لیبرال» بنامیم، می‌تواند شکلی از خود را به ناشنوایی زدن در برابر صدای خدا باشد. کسانی که آنان را به داشتن «دیدگاهی پست» درباره کتب مقدس متهم می‌کنیم، شاید درکی بسیار بهتر از بخش‌هایی از آن داشته باشند تا ما.

سرانجام، برای اعتبار کلیسا در جامعه به‌ویژه سودمند نیست که به رسوم اجتماعی نادرست بچسبید، در حالی که باقی جامعه آن‌ها را کنار گذاشته است. به نظر من برای کلیسا همان‌قدر خودویرانگر است که همچنان سنگر پدرسالاری بماند، که همچنان کتاب مقدس را برای توجیه بردگی به کار ببرد. در قرن‌هایی که فرهنگ و کلیسا کم‌وبیش هم‌داستان بودند که بردگی پذیرفتنی است، و کلیسا حتی ملایم‌ترین شکل آن را می‌ستود، همراهی با آن به آبروی کلیسا چندان آسیبی نمی‌زد. اما تصور کنید چه بازتابی می‌داشت اگر خانواده‌ای مسیحی و امروزی در غرب تصمیم می‌گرفت با نگه داشتن دو برده که به دلایل کتاب مقدسی با این کار موافقت کرده‌اند، «از خدا اطاعت کند»؟

وضع مشابهی برقرار بود، تا زمانی که کلیسا با این باور فرهنگی که ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) بیان کرده بود هم‌رأی بود: «مرد باید نیرومند و فعال باشد؛ زن باید ضعیف و منفعل باشد؛ یکی باید هم قدرت و هم اراده داشته باشد؛ کافی است دیگری اندکی مقاومت کند»⁸⁴. در آن زمان همراهی با پدرسالاری برای آبروی کلیسا چندان زیان‌بار نبود. اما اکنون که حتی یک مجموعه تلویزیونی برنده جایزه مانند *The Handmaid's Tale* (سرگذشت ندیمه) بر «وحشت» تسلیم زن بنا شده است، ما به‌عنوان کلیسا، وقتی به دخترانمان می‌آموزیم که زیر اقتدار یک‌سویه شوهرشان قرار گیرند، و زنانی را که توانایی تعلیم و رهبری دارند از تعلیم دادن و رهبری کردن منع می‌کنیم، چندان دور از آن خانواده امروزی خیالی برده‌دار نیستیم.⁸⁵

اگر ما مسیحیان برابری زنان را از محیط خانه فراتر ببریم و به کلیسا و جامعه گسترش دهیم، نه تنها ازدواج‌هایمان را هماهنگ‌تر می‌سازیم، بلکه اعتبار انجیلیمان را نیز در فرهنگمان تقویت می‌کنیم. آنچه هم‌وطنان ما فراموش کرده‌اند – اما ما می‌توانیم آن را به یادشان آوریم – این است که ارتقای کنونی جایگاه زن در فرهنگ ما از نظر تاریخی ریشه در نفوذ آهسته‌آهسته انجیل کرامت‌بخش خودمان و در شناخت سرشت پرمحبت و عادل خدا دارد. سرانجام، خدا از دیرباز هیچ محدودیت مکمل‌گرایانه‌ای نمی‌شناسد و به زنان توانایی بخشیده است که عطایای خود را به‌تمامی شکوفا کنند – از جمله امکان رهبری و تعلیم پرقوت مردان.

پی‌نوشت‌ها

1. Richard Hays, *First Corinthians*, ص. 116

2. حتی اگر در یک ازدواج اقتدار و تسلیم برقرار باشد، این بدان معنا نیست که زن نمی‌تواند در حوزه‌ای دیگر بر شوهرش اقتدار داشته باشد. برای نمونه، دُبوره، زن لَفیدوت، شاید در فرهنگ پدرسالارانه‌ای که در آن می‌زیست در خانه از شوهرش فرمان

می‌گرفت، اما با این حال در سرزمینش رهبری موفق بود. حتی شوهرش در آنجا باید از او فرمان می‌گرفت. این شاید پیچیده به نظر برسد، اما متناقض نیست، زیرا در کتاب مقدس هیچ جایی نیست که تسلیم زن در ازدواج دلیلی آورده شود برای اینکه او نباید در کلیسا و در جامعه نقش رهبری بر عهده بگیرد.

3. به عنوان نمونه‌ای کوچک، دیدگاه‌هایی در راستای مکمل‌گرایی تک‌نقطه‌ای را نزد ان. تی. رایت (N. T. Wright) از اروپای غربی، هایک هوهانیسیان (Hayk Hovhannisyán) از اروپای شرقی و زمانی نیز مایکل برد (Michael Bird) از استرالیا یافته‌ام. کسانی که عمیقاً در «جنگ‌های» میان برابری‌گرایی و مکمل‌گرایی در آمریکا درگیرند، شاید به این امکان دسترسی نداشته باشند. ان. تی. رایت توضیح می‌دهد: «بخشی از مشکل، به‌ویژه در ایالات متحده، این است که فرهنگ‌ها چنان قطبی می‌شوند که بسیاری از مردم، وقتی یک خانه را علامت می‌زنند، فرض می‌کنند باید دوازده خانه دیگر را هم در همان سمت علامت بزنند، بی‌آنکه دریابند خود آن سمت به‌شدت دلبخواهی و وابسته به فرهنگ است.» اگر چیزی به اندازه کافی به ما گفته شود، تمایل داریم آن را باور کنیم. اگر دو ستاره را در آسمان شب نشان کنم و بگویم: «این دو ستاره به هم پیوسته‌اند. صورت فلکی‌ای به نام «نشانگرها» را می‌سازند»، شنونده من ریسمانی نامرئی را تصور می‌کند که این ستاره‌ها را به هم پیوند می‌دهد. هر بار که به آسمان بنگرد، «با هم بودن» آن‌ها به چشمش خواهد آمد. در حقیقت این‌ها ستاره‌هایی جدا از هم‌اند که میلیون‌ها سال نوری از یکدیگر فاصله دارند. تنها از زاویه‌ای خاص در کهکشان ما چنین به نظر می‌رسند که نزدیک هم‌اند. ستر بودن مرد و مقام مشایخ نیز همین‌گونه است: این دو ستاره‌هایی جدا از هم‌اند. در قصد خدا لزوماً به هم پیوسته نیستند، و در کتاب مقدس قطعاً نیز نه.

4. Beth Allison Barr در *The Making of Biblical Womanhood* (فصل 6) از *Happily Ever After* نقل می‌کند.

5. اما الهی‌دانان مکمل‌گرای سرشناس به نادرستی درست همین را ادعا می‌کنند! برای نمونه، آندریاس کوستنبِرگر (Andreas Köstenberger) در *God, Marriage, and Family* (ص. 250) می‌نویسد: «عیسی با نقل هر دو آیه پیدایش 1:27 و 2:24 (متی 6:19-4 و آیه‌های موازی) نقشه اصلی خدای آفریدگار را برای ازدواج تأیید کرد. به این ترتیب خداوند ما با قاطعیت و تأکید طرح اصلی خدا را برای ازدواج تأیید کرد، با مرد به عنوان ستر و زن به عنوان شریکی تسلیم و پشتیبان.»

6. Wayne Grudem, *Evangelical Feminism*, فصل 1

7. John Piper, *Recovering Biblical Manhood and Womanhood*, فصل 1

8. Ed و Gaye Wheat, *Intended for Pleasure*, ویرایش چهارم، صص. 30-31

9. Kevin Leman, *Sheet Music*, ص. 54.

10. Tim و Kathy Keller, *The Meaning of Marriage*, فصل 2

11. Tim و Kathy Keller, *The Meaning of Marriage*, فصل 6

12. Tim و Kathy Keller, *The Meaning of Marriage*, پیوست

13. Timothy Keller, The Timothy Keller Sermon Archive, 2012–2013

14. برای شنیدن: www.bit.ly/2ZPRZGH

15. جان پایپر (John Piper) این استدلال را چنین بیان می‌کند: «در رابطه میان مردان و زنان در کلیسا، مردان باید رهبری را بر عهده بگیرند، به قیاس با اینکه شوهر در خانه رهبری را بر عهده می‌گیرد (افسسیان 5:22-33)». جالب است که یکی از بزرگ‌ترین کلیساهای قاره من به زنان اجازه موعظه و رهبری کلیسا را می‌دهد. اما به سبب تأکیدشان بر تسلیم همسر، فرهنگی عجیب در آنجا پدید آمده است: این واعظان و کشیشان زن از ازدواج سر باز می‌زنند، چون اعضای کلیسا از همان لحظه‌ای که ازدواج کنند، نقش رهبری آنان را کمتر جدی می‌گیرند.

16. برای شنیدن: www.bit.ly/2ZPRZGH

17. پیدایش 3:16

18. Elaine Storkey, *Scars across humanity: Understanding and Overcoming Violence Against Women*, ص. 210

19. اندیشه‌ها از مرزهای کلیساها فراتر می‌روند. از این رو باید از خود بپرسیم که مفاهیم مسیحی چه اثری بر فرهنگ به‌طور کلی دارند. اگر کلیسای تعلیم دهد که تسلیم زن در برابر مرد آرمان خداست، این کمکی به پیشگیری از خشونت جنسیتی نمی‌کند. اما اگر کلیسا تأکید کند که آرمان خدا برای ازدواج بر متقابل بودن استوار است، این بی‌گمان به مهار خشونت خانگی کمک می‌کند.

20. نگاه کنید به www.ab.co/3bHZF05 و www.bit.ly/3GNbrVt

21. www.bit.ly/3nVy1CK

22. Eggerichs, *Love & Respect*, ص. 221. او این ادعا را بی‌آنکه به پژوهش‌ها یا دیگر شواهد بیرونی استناد کند مطرح کرد.

23. Sheila Gregoire, *The Great Sex Rescue*, فصل 2. پژوهشی از مؤسسه گاتمن (Gottman) نیز به همین نتیجه می‌رسد. جان گاتمن (John Gottman) در کتابش «Die sieben Prinzipien für eine glückliche Ehe» («هفت اصل برای ازدواجی شاد»؛ به زبان آلمانی) می‌نویسد که «از نظر آماری، اگر مردی حاضر نباشد قدرت را با همسرش تقسیم کند، احتمال شکست ازدواج 81 درصد است».

24. Sheila Gregoire, *The Great Sex Rescue*, فصل 2.

25. Sheila Gregoire, *The Great Sex Rescue*, فصل 2.

26. آلن فرو (Alan Frow) در یک مصاحبه پادکستی از الگوی «صاحب رأی نهایی» [tiebreaking] دفاع می‌کند، با این استدلال که او به عنوان کشیش، در مشاوره ازدواج‌های برابری‌گرا، می‌بیند که «تنش زیادی هست، چون نمی‌دانند چه کسی تصمیم خواهد گرفت». در اینجا قابل شنیدن است: www.bit.ly/2ZPRZGH. اما آیا این واقعاً به طور کلی درست است؟ اگر از تجربه خودم از ازدواج و از زوج‌هایی که مشاوره داده‌ام آغاز کنم، این تصور زن که اقتدار شوهرش هنگامی که نمی‌تواند به توافق برسند وارد عمل می‌شود، در واقع به تنش‌های عظیمی در ازدواج می‌انجامد. بسیاری از مشاوران مسیحی تأکید می‌کنند که نه برقراری مرجعی برای تصمیم‌گیری در قالب شوهر، بلکه چشم‌پوشی از آن است که بیش از همه کمک می‌کند تا با تنش‌ها در ازدواج‌های مسیحی پرتعارض کنار بیایند. بلکه زوج باید بیاموزند که واقعاً به یکدیگر گوش دهند، یکدیگر را محبت کنند و برنامه‌های خود را به سود دیگری کنار بگذارند. به اندازه کافی داستان زنانی را شنیده‌ام که ناامیدانه می‌کوشند تسلیم اختیار تصمیم‌گیری نهایی شوهرشان باشند، اما با این حال از آن رنج می‌برند. وقتی نقش‌ها را وارونه تصور می‌کنم و خود را به جای همسری می‌گذارم که در موضوعی خاص با شور و حرارت نظری دارد، در حالی که شوهرش با همان شور نظر دیگری دارد و سرانجام تصمیم را می‌گیرد، برایم روشن می‌شود که مفهوم اختیار تصمیم‌گیری نهایی ممکن است مرد را وادار کند که سخن عیسی را زیر پا بگذارد: «پس آنچه می‌خواهید مردم به شما [ن]کنند، شما نیز به ایشان همچنان [ن]کنید».

27. متی 24:10؛ لوقا 12:1؛ اول قرنتیان 7:5؛ 11:33

28. استدلال دیگر مکمل‌گرایان این است: اگر تسلیم متقابل (در افسسیان 5:21) قرار است برای هر سه جفت رابطه (شوهر و همسر، والدین و فرزندان، اربابان و غلامان) معتبر باشد، پس پولس به هیچ وجه نمی‌تواند مفهوم رهبری و تسلیم در ازدواج را سست کند، چون جفت دوم و سوم ذاتاً سلسله‌مراتبی‌اند. اما من افسسیان 5:21 را به گونه‌ای دیگر می‌فهمم: این آیه‌ای چارچوب‌ساز برای هر سه جفت نیست، بلکه فقط آیه‌ای گذار به بخش تازه‌نامۀ پولس است که او آن را به طور خاص بر رابطه زناشویی به کار می‌برد. این رویکردی بسیار بهتر از رویکرد مکمل‌گرایی مانند شراینر (Schreiner) و نایت (Knight) است که هرچند اندیشه تسلیم متقابل را هم برای شوهران و هم برای همسران می‌پذیرند، آن را به شکلی عجیب چنین بازنویسی می‌کنند: «زن خود را به انقیاد نقش خود به عنوان همسری فرمانبر درمی‌آورد، در حالی که مرد خود را به انقیاد نقش خود به عنوان رهبری فداکار درمی‌آورد». اما پولس آشکارا آنان را فرمانمی‌خواند که تسلیم نقش‌هایشان باشند، بلکه تسلیم یکدیگر.

29. رومیان 13:1

30. «از آنجا که hypotassō این اندیشه را در خود دارد که کسی جایگاهی پایین‌تر از دیگری داشته باشد، این واژه هم برای تسلیم در برابر صاحبان اقتدار مناسب است و هم برای تسلیم در روابط شخصی میان افراد برابر. در حالت نخست، رتبه‌بندی‌ای عینی در یک سلسله‌مراتب وجود دارد: برای نمونه، مسیحیان زیر اقتدار حکومت مدنی‌اند و بنابراین باید تسلیم این اقتدار باشند. در حالت دوم رتبه‌بندی ذهنی است: ایمانداران باید خود را زیر دیگران قرار دهند، چنان‌که گویی در یک سلسله‌مراتب ایستاده‌اند؛ یعنی باید با دیگران چنان رفتار کنند که گویی از خودشان مهم‌ترند؛ این جوهر فروتنی مسیحی است (رومیان 12:10؛ فیلیپیان 2:3)» (Andrew Bartlett, *Men and Women in Christ*, ص. 36).

31. سینتیا وستفال (Cynthia Westfall) در *Paul and Gender* (فصل 1) می‌نویسد: «افسسیان 5:18-23 در متن یونانی یک جمله را تشکیل می‌دهد، و دستورهای خطاب به همسران در آیه 22، با حذف فعل "تسلیم بودن" در آیه 22، از نظر دستوری به تسلیم متقابل در آیه 21 وابسته‌اند».

32. به نظر می‌رسد پولس این معنای «تسلیم بودن» را در نامه‌اش حفظ می‌کند، چون در آیه‌های بعدی برای رابطه والدین و فرزند و ارباب و غلام واژه دیگری، یعنی «اطاعت کردن»، را برمی‌گزیند.

33. تیتوس 2:4

34. حتی توضیحی عصب‌شناختی هست برای اینکه چرا شوهران گرایش دارند خودخواه‌تر از همسرانشان باشند؛ نگاه کنید به www.on.today.com/3CKRIsD

35. *Men and Women in Christ*، ص. 64

36. Duvall و Hays، *Grasping God's Word*، فصل 13.

37. ارسطو، سیاست (Politik)، 1255b.

38. همچنین فرض می‌کنم که «غلامان، هم در محیط یونانی و هم در محیط رومی، از نظر قانونی اجازه ازدواج نداشتند. بنابراین سخنان پولس درباره رفتار همسران و شوهران در افسسیان 5 پیش از همه خطاب به آزادان است، به ویژه به طبقه اجتماعی‌ای که خانوارهای دارای غلام را اداره می‌کرد» (Andrew Bartlett, *Men and Women in Christ*، ص. 66).

39. David Scholer، *Journal of the Evangelical Theological Society*، جلد 30، دسامبر 1987، ص. 416. www.bit.ly/3bDKpI9

40. ارسطو، سیاست (Politik)، 1259a.

41. کلسوس منتقدی بت‌پرست بود که در قرن دوم می‌زیست. این نقل‌قول از راس شپرد کریمر (Ross Shepherd Kraemer) در *Her Share of the Blessings* (ص. 128) است.

42. نگاه کنید به John Piper، *This Momentary Marriage*، فصل‌های 6-8.

43. گرودم اصطلاح «paterfamilias» را فقط یک بار به کار می‌برد، آن هم در پانویشت 102 از فصل 7. در آنجا نویسنده‌ای دیگر بر اهمیت مسن‌ترین عضو خانوار تأکید می‌کند.

44. ژان پل دوم، *Mulieris Dignitatem*، ص. 88.

45. پیدایش 21:12

46. داوران 11-13:10

47. لوقا 38-1:26

48. متی 21-1:18

49. دوم پادشاهان 10-4:8

50. اول سموئیل 25:3

51. اول سموئیل 25:25

52. نقل قول‌ها در اصل از [NRSV (New Revised Standard Version]

53. Richard Hays, *First Corinthians*, ص. 116.

54. برای نمونه، اثر معیار گرودم (Grudem)، *Evangelical Feminism and Biblical Truth* [فمینیسم انجیلی و حقیقت کتاب مقدس]، نوشته شد تا استدلال‌های برابری‌گرا را رد کند، از جمله این استدلال را که اول قرن‌تین 7 ازدواجی برابر را تعلیم می‌دهد. اما گرودم در بخشی بسیار کوتاه (6.7)، که فقط یک صفحه از 800 صفحه این اثر را می‌گیرد، تنها ادعا می‌کند که اول قرن‌تین 7 فقط رهبری مقتدرانه شوهر را تنظیم می‌کند. اما هیچ استدلالی بر ضد این فرض ارائه نمی‌دهد که این بخش نه تنها باید کاربرد تفسیر سلسله‌مراتبی افسسیان 5 را تنظیم کند، بلکه باید تفسیر افسسیان 5 را نیز تعیین کند. متنی مانند اول قرن‌تین 7، که بی‌هیچ ابهامی بیان می‌کند هم شوهر و هم همسر بر یکدیگر اختیار برابر دارند، واقعیتی که همه مفسران بر آن هم‌نظرند، باید در تفسیر متنی (افسسیان 5) وزن داشته باشد که تنها برخی مفسران ادعا می‌کنند به شوهر اقتداری یک‌سویه می‌دهد.

55. برای نمونه، تام شراینر (Tom Schreiner)، چنان‌که اندرو بارتلت (Andrew Bartlett) در *Men and Women in Christ* (صص. 18-19) یادآوری می‌کند، در پاسخ به کتاب فیلیپ پین (Philip Payne)، *Man and Woman: One in Christ*، از سال 2009، خلاصه‌ای مفصل می‌نویسد و می‌کوشد آن را رد کند. هرچند پین یک فصل کامل را به اول قرن‌تین 7 اختصاص می‌دهد، شراینر به‌طرزی عجیب اصلاً از این فصل یاد نمی‌کند. وضع کلر اسمیت (Claire Smith) نیز مشابه است، که در سال 2012 کتاب *God's Good Design: What the Bible Really Says about Men and Women* [طرح نیکوی خدا: کتاب مقدس واقعاً درباره مردان و زنان چه می‌گوید] را منتشر کرد. هدف اعلام‌شده او پرداختن به «مهم‌ترین متن‌های کتاب مقدس» است که «باید» بهترین الگو را برای ازدواج «تعیین کنند». این کتاب را دان کارسون (Don Carson) و دیگران با شور توصیه می‌کنند، و بسیاری آن را به سبب جامع بودنش می‌ستایند. اما به‌طرزی عجیب هیچ یک از پنج فصل او درباره ازدواج به اول قرن‌تین 7 نمی‌پردازد. من این نویسندگان را به ناصادقی متهم نمی‌کنم، بلکه فقط به وجود نقطه کوری چشمگیر و نشانه‌هایی از «سوگیری تأییدی»، که در آن مردم ناخودآگاه کتاب مقدس را به کار می‌برند، نه برای اینکه همه آنچه را درباره موضوعی می‌گوید دریابند، بلکه فقط برای اینکه نظر از پیش ساخته خود را استوار کنند.

56. نقل قول از *Discovering Biblical Equality*، ص. 238.

57. منبع: www.gates.ly/3bMqqQZ

58. منبع: ساندرا جاشل (Sandra Joshel) و شایلا مورنگان (Sheila Murnaghan)، *Women and Slaves in Greco-Roman Culture*، صص. 20-217. به نقل در بار (Barr)، *The Making of Biblical Womanhood* (ص. 226)

59. نگاه کنید به سوزان هایلن (Susan Hylen)، *Women in the World of the New Testament*

60. برای اینکه بهتر بفهمید شرایط اجتماعی چگونه دامنه کسانی را که می‌توانند نقش رهبری بر عهده بگیرند محدود می‌کند، کلیسای امروزی را در نظر بگیرید که بیشتر از افراد دارای تحصیلات دانشگاهی در منطقه‌ای مرفه تشکیل شده است. اکنون ببینید که چقدر بعید است کارگری بی‌سواد بتواند در این کلیسا نقش رهبری بر عهده بگیرد، به این دلیل ساده که معلوم نیست این افراد از او پیروی کنند (و او اصلاً بتواند آنان را رهبری کند). به همین دلیل در کتاب مقدس نیز نمونه‌ای نمی‌یابیم که بردگان از مشایخ بوده باشند.

61. جان استک‌هاوس (John Stackhouse)، *Finally Feminist*، ص. 39.

62. کولسیان 3:18

63. تیتوس 2:5

64. اول پطرس 3:1

65. برای اینکه کتابم بیش از حد طولانی نشود، تصمیم گرفتم اول پطرس 7-3:1 را به‌طور کامل شرح ندهم. اما فصل 6 از کتاب اندرو بارتلت (Andrew Bartlett)، *Men and Women in Christ* [مردان و زنان در مسیح]، را توصیه می‌کنم. عنوان این فصل «Submission and Honour: 1 Peter» (تسلیم و احترام: اول پطرس) است. به نظر من بارتلت به‌طرزی قانع‌کننده نشان می‌دهد که پطرس اساساً همان راهی را در پیش می‌گیرد که پولس در افسسیان 5، تا نظم سلسله‌مراتبی فرهنگ را با تعلیمی درباره تسلیم متقابل از درون سست کند. پطرس نیز، مانند پولس، در 6-3:1 نقش فرمان‌بردارانه‌ای را که فرهنگ از زن انتظار داشت نه واژگون می‌کند و نه بی‌قیدوشرط تأیید؛ بلکه آن را با انگیزه‌هایی تازه که از انجیل برمی‌خیزد بازنگری می‌کند: نه از ترس شوهر نامسیحی، بلکه از امید به خدا و از کوشش برای جذب شوهر به مسیح. و مانند پولس، پطرس نقش اقتدارگرایانه‌ای را که فرهنگ از شوهر مسیحی انتظار داشت نه آرمانی می‌کند و نه محکوم، بلکه آن را در 3:7 از سه جهت بازنگری می‌کند: (1) شوهران باید با همسرانشان «به همین‌سان» رفتار کنند (این همان عبارت تعیین‌کننده‌ای است که به نظر می‌رسد بسیاری از الهی‌دانان مکمل‌گرا از آن غافل‌اند)، همان‌گونه که پیش‌تر توصیف شده بود برای: ایمان‌داران در برابر خدا و پادشاهشان (2:13)؛ بردگان در برابر اربابانشان (25-2:18)؛ مسیح در برابر جلاانش (2:21)؛ و زنان در برابر شوهرانشان، از

جمله سارا در برابر ابراهیم در پیدایش 18 (3:1-6) - یعنی با تسلیمی فروتنانه. 2) شوهران باید با همسرانشان چنان زندگی کنند که توان کمتر همسرانشان را در نظر بگیرند. 3) شوهران باید همسرانشان را احترام کنند؛ همسرانی که (برخلاف فرهنگ یونانی-رومی) در جایگاهی فروتر قرار ندارند، زیرا وارثان همپایه نجات‌اند. «احترام کردن» در اینجا همان واژه‌ای است که پیش‌تر در این رساله برای توصیف تسلیمی به کار رفته است که همه ایمان‌داران باید در برابر امپراتور نشان دهند؛ مقایسه کنید 2:13 («تسلیم [مقامات] باشید») و 2:17 («پادشاه را احترام کنید»). به سخن دیگر، پطرس بی‌آنکه عین همان واژه‌ها را به کار ببرد، به شوهران می‌گوید که آنان نیز باید به همسرانشان تسلیم (به معنای خدمتی فروتنانه و محترمانه) نشان دهند. اگر چنین فهمیده شود، به نظر می‌رسد پطرس، مانند پولس در افسسیان 5، معنای تسلیم در ازدواج را از اطاعت صرف از اقتدار دیگری به سوی تعهد به خدمتی فروتنانه و نیک‌خواهی بازنگری می‌کند. اطاعت از اقتدار تنها می‌تواند در یک جهت جاری شود؛ اما چنان‌که در افسسیان 5 و اول پطرس 3 نشان داده می‌شود، ازدواج‌های مسیحی، صرف‌نظر از ساختارهای اجتماعی‌ای که در آن قرار دارند، باید بر خدمتی فروتنانه گواهی دهند که در هر دو جهت جاری است. افزون بر این توجه کنید که پطرس این واقعیت را که شوهر بنا بر نقشه خدا یک‌سویه بر همسرش اقتدار دارد، به‌عنوان دلیل تسلیم زن ذکر نمی‌کند. اگر پطرس به این باور داشت، این بافت بهترین جا برای گفتنش بود. اما او چنین نمی‌کند، و در واقع در هیچ جای کتاب مقدس متنی نیست که به شوهران دستور دهد یک‌سویه بر همسرانشان اقتدار به کار ببرند.

66. پیدایش 16:9

67. در حاشیه بگویم: همان‌گونه که در آن روزگار نظم خانگی ارسطو و نظام حکومت پادشاهی بود، امروز دموکراسی شاید بهترین نظام حکومتی باشد که جامعه تا امروز کشف کرده است.

68. اول پطرس 2:15

69. اول پطرس 2:3-1

70. تیتوس 2:5

71. تیتوس 2:10

72. اول تیموتائوس 6:1

73. اول تیموتائوس 5:7، 14

74. منبع: www.bit.ly/3EL7OgM

75. سپاس از کوین جایلز (Kevin Giles) در فصل 8 از *What the Bible Actually Teaches on Women* برای این بخش.

76. پیدایش 29-9:20

77. لاویان 46-25:44؛ 41-25:39

78. سپاس از کوین جایلز (Kevin Giles) در فصل 8 از *What the Bible Actually Teaches on Women* برای این بخش.

79. پاپ ژان پل دوم، *Mulieris Dignitatem*، ص. 24. به نقل در بار (Barr)، ص. 110.

80. منبع: www.bit.ly/2ZXK1LY

81. «رابطه میان فرزندان و والدین از جهات اساسی با فرهنگ امروز ما تفاوت داشت. در جهان مدرن فرض بر این است که فرزندان زمانی پس از بزرگسال شدن از والدینشان مستقل می‌شوند و دیگر زیر اقتدار آنان نیستند. در جهان باستان چنین نبود؛ در آنجا از فرزندان بزرگسال انتظار می‌رفت که تا سال‌ها پس از بزرگسالی زیر اقتدار والدینشان بمانند.» (هاوارد مارشال (Howard Marshall)، *Discovering Biblical Equality*، ص. 188).

82. جین هوکر (Jane Hooker) استدلال دیگری می‌آورد که آن را به فهرست استورمز می‌افزایم: «میان رسم بردگی در کتاب مقدس و رسم متأخرتر بردگی در آمریکا تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد.» (منبع: www.bit.ly/3GNFnk9). ظاهراً می‌خواهد بگوید که جنبش اجتماعی برای پایان دادن به بردگی در قرن‌های اخیر قابل فهم است، اما بردگی در قرن اول چندان بد نبود. اما در قرن اول نیز با بردگان بی‌رحمانه رفتار می‌شد. افزون بر این، او از اصل مطلب غافل است: در هر دو مورد، بردگی به معنای مالکیت انسان برای مقاصد اقتصادی بود. لغو بردگی تنها به بدرفتاری با بردگان مربوط نبود، بلکه شکل‌های ملایم‌تر آن را نیز در بر می‌گرفت.

83. کین فلدر (Cain Felder) (ویراستار)، *Stony the Road we Trod*، ص. 226. به نقل از بار، فصل 6.

84. ژان ژاک روسو، *Émile, ou De l'éducation* [امیل یا درباره تربیت] (1762). به نقل در بار، فصل 6

85. جان استک‌هاوس (John Stackhouse) در *Finally Feminist* (ص. 56) این را تندتر بیان می‌کند: «وقتی جامعه پدرسالار بود، چنان‌که در بافت عهد جدید چنین بود و چنان‌که در همه جای جهان جز جامعه مدرن روزگار ما چنین است، کلیسا با تطبیق دادن خود با آن از رسوایی پرهیز می‌کرد. اما اکنون که جامعه مدرن دست‌کم به‌طور رسمی برابری‌گراست، رسوایی در این است که کلیسا با جامعه همراه نمی‌شود و از آزادی بی‌سابقه‌ای شادمان نیست که اجازه می‌دهد زنان و مردان بدون مرزهای جنسیتی دلخواهی، بر حسب عطایا و دعوتشان خدمت کنند. این رسوایی هم مانع بشارت به دیگران است و هم مانع ... پیوستگی و شکوفایی کسانی که پیش‌تر ایمان آورده‌اند. ... ادامه پدرسالاری از سوی کلیساها در این جامعه برای [بسیاری] مانعی دینی است.»